



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

باب و بیہا

چه می گویند؟

محمد حسین طغیانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب و بهاء چه می گویند؟

نویسنده:

محمد حسین طغیانی

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	باب و بهاء چه می‌گویند؟
۷	مشخصات کتاب
۷	پیشگفتار
۷	ادعاهای باب و بهاء
۷	باب و بهاء در یک نگاه (معرفی باب و بهاء)
۸	باب و بهاء و ادعای قائمیت
۹	باب و بهاء و ادعای پیغمبری آنها
۱۱	باب و بهاء و ادعای خدائی
۱۲	بایان و بهائیان و تصرف در آیات قرآن
۱۳	باب و بهاء و معجزه آنها
۱۴	باب و بهاء منکران قیامتند
۱۵	احکام و دستورات بی پایه و اساس باب و بهاء
۱۵	باب و بهاء و حکم مربوط به زنا و استمناء
۱۶	باب و بهاء و حکم ربا
۱۷	باب و بهاء و کشف حجاب
۱۸	باب و بهاء و حکم به جواز شنیدن موسیقی
۱۹	باب و بهاء و طواف خانه آنها بدل از حج
۲۰	باب و بهاء و مخالفت آنها با علم و دانش
۲۱	باب و بهاء و حرام کردن خوردن پیاز و سیر
۲۱	توبه نامه باب و مسلمان شده مبلغ بهائی
۲۱	باب و توبه نامه باب خطاب به ناصرالدین شاه
۲۲	چرا از بهائیت برگشتم

۳۱ پاورقی

۳۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

باب و بهاء چه می‌گویند؟

مشخصات کتاب

باب و بهاء چه می‌گویند؟

مؤلف: محمد حسین طغیانی

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۸۷

چاپخانه: پرستش

پیشگفتار

از آن جهت که دین مبین اسلام دین مبارزه با بدیها و نفاقها و متجاوزان است و پیروان این دین بر خود لازم می‌دانند در مقابل ظالمان بایستند و از مظلومین دفاع کنند و از حق مردم بی‌پناه دفاع کنند، و همیشه در زیر پرچم حق باشند لذا با دشمنی بیگانگان و نیرنگهای آنها مواجه می‌شوند که از اتحاد و همبستگی و یکپارچه بودن مسلمان خوف دارند و درصدد تفرقه‌افکنی برمی‌آیند و هر روز به طرق مختلف این دشمنی را ظاهر می‌کنند، روزی با جنگ روزی با تحریم روزی با دوستی و الان نیز با ایجاد مذهبها و مکتبهای خرافی قصد تخریب پیکره اسلام را دارند. تشکیل مکتب بابی‌گری و بهائی‌گری یکی از این مکتب‌هاست که با حمایت از میرزا علی محمد باب و حسینعلی بهاء، و خرج کردن سرمایه کلان و معرفی باب و بهاء به عنوان قائم، نبی، و خدا قصد اختلاف افکنی و سست کردن اعتقادات دینی و مذهبی جوانان را دارند. تا شاید با ایجاد این اختلاف بتوانند حکومت کنند و از آن جهت که دین مبین اسلام دین غنی و پرمحتوایی می‌باشد. همیشه قدرت رویارویی با این مکتب‌های خرافی و جوابگوئی شبهات آنها را دارد. لذا در این کتاب شبهات و ادعاهای باب و بهاء را مطرح کردیم و بعد برای همه آنها جوابهای مناسبی از قرآن و سنت و عقل بیان کردیم تا شاید جوانان با خواندن حق پیرو آن شوند و کلمات باطل را کنار [صفحه ۸] زنند همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید: «حق را به باطل میامیزید و کتمان حق مکنید و حال آنکه از حقیقت آن آگاه هستید» [۱]. و ان شاء الله خود را از هدایت شدگان طریق حق قرار دهند و سبب هدایت دوستان و اطرافیان که ناآگاهانه وارد این مکتب شده‌اند شوند. چرا که سلسله‌های این مکتب با وعده و وعیدهای کاذب و حق جلوه دادن گفته‌های خود سبب گمراهی بسیاری شده‌اند اما با بیان حق و حقیقت می‌شود طالبان هدایت را آگاه کرده همانان که خداوند متعال درباره آنها می‌فرماید: «که چون سخن بشنوند از نیکوترین آن پیروی می‌کنند آنان کسانی هستند که خدا آنها را هدایت فرموده و هم آنان خردمندان هستند» [۲] نه آن کسانی که حق را می‌بینند ولی انکار کنند لذا ما جهت طالبان حق این کتاب را به رشته تحریر درآوردیم کتاب حاضر دارای سه فصل می‌باشد. فصل اول: ادعای باب و بهاء که مشتمل بر ادعای قائمیت و پیامبری و خدائی است فصل دوم: احکام و دستورات بی‌پایه و اساس باب و بهاء. فصل سوم: توبه‌نامه باب و مسلمان شدن مبلغ بهائی امید است این عمل ناچیز کمکی در هدایت جوانان و پویندگان راه حق نماید. و السلام عبدالزهره شیخ محمدحسین طغیانی ۲۳ ماه رمضان ۱۴۲۹ ه ق - اصفهان [صفحه ۱۱]

ادعاهای باب و بهاء

باب و بهاء در یک نگاه (معرفی باب و بهاء)

میرزا علی محمد باب، بنیان‌گذار فرقه ضاله باییت در روز اول ماه محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق با سوم (یا بیستم) اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در عصر سلطنت فتحعلی شاه در شیراز متولد شد. پدرش سید محمدرضا شیرازی که به خاطر شغل بزازی او را سید محمدرضا بزاز می‌گفتند که در ایام کودکی سید علی محمد از دنیا رفت، از آن پس از سید علی محمد تحت کفالت و سرپرستی مادرش فاطمه بگم و دایی خود به نام سید علی درآمد سید علی محمد در کودکی توسط دائی خود به مکتب شیخ محمد عابد که در محله قهوه اولیاء (بیت العباس) فعلی شیراز واقع بود، فرستاده شد [۳]. او قسمتی از ادبیات فارسی و عربی را در این مکتب آموخت گرچه پیروان باب اصرار دارند که سید علی را درس نخوانده (تا به اصطلاح او را «امی») قلمداد کنند و با این ادعا بتوانند معجزه بودن سخنان و کلماتی را که از زبان او جاری شده ثابت نمایند، و همه را آیات وحی خدا بدانند و این در حالی است که نبیل زرنندی که از معارف بهائیان است در صفحه ۶۴ تاریخ خود و نیز در صفحه ۵۹ مطالع انوار می‌نویسد: خال (دائی) حضرت باب ایشان را برای درس خواندن [صفحه ۱۲] نزد شیخ عابد، هر چند حضرت باب به درس خواندن میل نداشتند ولی برای این که به میل خال بزرگوار رفتار کنند، به مکتب شیخ عابد تشریف بردند، شیخ عابد مرد پرهیزکار و محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی به شمار می‌رفت. و چنان که معروف است اگر معمار خشت اول ساختمان را کج بگذارد، تا ثریا دیوار کج می‌رود. شیخ محمد عابد نخستین معلم باب، شیخی مسلک بوده است و او را با مذاق شیخی‌گری پرورش داده است مذهبی که قائل‌اند مذهب چهار رکن دارد توحید، نبوت، امامت و رکن چهارم و منظورشان از رکن چهارم شیعه خالص و خاص بوده و معتقد بودند که رکن رابع رابط میان امام و مردم است میرزا علی محمد پس از خروج از مکتب خانه و پیدایش روحیه شیخی‌گری در او، در سن ۱۹ سالگی به بوشهر مسافرت کرد و در آنجا به ریاضت و تسخیر شمس پرداخت. میرزا علی محمد که بسیار عاشق و شیفته سید کاظم رشتی شده بود از بوشهر عازم کربلا شد و آنجا مدتی در محضر درس سید کاظم شرکت کرده و در این مدت با شاگردان سید کاظم نیز آشنا گردید. میرزا در سن ۲۵ سالگی در زمان سلطنت محمد شاه قاجار ادعای باییت کرد، و گفت من باب و نایب خاص امام زمان علیه‌السلام و از ناحیه‌ی آن حضرت مأمور هستم. و دریر نپائید که ادعای پیغمبری نمود و مبعد از آن ادعای خدائی نمود. و سرانجام هم او را قبل از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ شعبان سال ۱۲۶۶ در سن ۳۱ سالگی در میدان تبریز اعدام کردند [۴]. [صفحه ۱۳] اما پس از او میرزا حسینعلی بهاء الله که فرقه ضاله بهائی خود را پیرو او می‌دانند ادعای نیابت باب را کرد. میرزا حسینعلی بهاء که در سال ۱۲۳۳ هجری در تهران متولد شد تحت کفالت پدرش میرزا عباس بزرگ شد او در سال ۱۲۸۴ ادعای مقام «من یظهره الهی» نمود و پس از ادعای پیغمبری و... نمود که در فصل‌های آینده به آن اشاره می‌کنیم.

باب و بهاء و ادعای قائمیت

یکی دیگر از ادعاهائی که باب و بهاء به آن قائل بودند ادعای قائمیت و مهدی و امام زمان بودن است که طبق کتب معتبر خودشان باب و بهاء به آنها قائل بوده‌اند میرزا جانی بابی در کتاب نقطه الکاف، در صفحه ۲۵۲ می‌نویسد: سید باب چون تبعید شد ادعای قائمیت کرد. همچنین ابوافضل گلپایگانی در کتاب کشف الغطاء صفحه ۳۴۱ می‌نویسد: باب در ماکو پرده از روی کار برداشت و ندای قائمیت و ربوبیت و شاریت داد. همچنین فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق، صفحه ۱۷۳ می‌گوید: سید باب به ملا عبدالخالق یزدی می‌نویسد: من قائمی هستم که در انتظار ظهورش هستید اما این ادعاها در حالی است که ما از پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله و سلم درباره مهدی موعود علیه‌السلام احادیثی داریم که به طور متواتر از شیعه و سنی بیان شده است و برای ظهور ایشان نیز علائمی توسط حضرات ائمه علیهم‌السلام نقل شده است که همگی با بیان باب و بهاء منافات دارد، که به گوشه‌ای از این [صفحه ۱۴] احادیث اشاره می‌کنیم. رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم فرمودند «اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه

دراز گرداند حق تعالی آن روز را تا بفرستد حضرت حق مردی را که از اهل بیت من است و موافق باشد اسم او با اسم من، پر گرداند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور» [۵]. طبق این حدیث که در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده است زمانی که حضرت حجت تشریف می‌آورند زمین پر از عدل و داد می‌شود و هیچ ستمی در عالم نمی‌شود و این با ادعای باب و بهاء منافات دارد. همچنین رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم فرمودند: «به درستی که خلفای من و اوصیای من، حجت‌های خالق‌اند بر خلق بعد از من، که دوازده نفرند: اول ایشان برادر من و آخر آنان فرزند من است، یکی از حضار سوال نمود: یا رسول برادر شما کیست و فرزند شما کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جوابش فرمودند: برادر من علی بن ابیطالب است و فرزند من مهدی است که او در آخرالزمان ظهور کند و زمین را پر از عدل و راستی نماید بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد» [۶]. طبق این حدیث نام حضرت حجت، مهدی می‌باشد در صورتی که نام باب ادعای مهدویت کرده است میرزا علی محمد و بهاء نیز حسینعلی می‌باشد. و همچنین امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند حضرت مهدی علیه‌السلام شرق و غرب جهان را تحت سیطره خود در آورد، گرگ و گوسفند در یک مکان زندگی کنند، کودکان خردسال [صفحه ۱۵] با مارها و عقربها بازی کنند و آسیبی به آنها نرسد شر از جهان رخت بر بندد و تنها خیر باقی بماند» [۷]. و همچنین امیرمومنان علیه‌السلام فرمودند: «راهها امن شود، زنی از عراق تا شام برود و پای خود را جز بر روی گیاه نگذارد، جواهراتش را بر سرش بگذارد و از درنده خوئی هراس نداشته باشد. [۸] اینها بخشی از احادیث ظهور بود به نظر شما آیا در زمان باب و بهاء و حتی در زمان ما، این اتفاق افتاده است یا نه، آیا مردم در عدالت محض بسر می‌برند، آیا خوف و ترس از مردم جهان برداشته شده است. اینها خود دلیل واضحی برای ابطال عقیده باب و بهاء و پیروانشان می‌باشد که با استفاده از احادیثی که شیعه و سنی آنها را نقل کرده‌اند بیان شد اما بعید نیست بدانید که حتی تورات و انجیل خبر از آمدن منجی آخرالزمان داده‌اند و برای آن حکومت علانی ذکر کرده‌اند که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم: در تورات اشعیای فصل ۱۱ بندهای ۱ تا ۱۰ می‌خوانیم؛ «نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین را به راستی حکم خواهد کرد. گرگ با بره سکونت خواهد کرد و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و شیر و گوساله پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهند کرد، زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد شد» طبق این بند از تورات، به هنگام ظهور حضرت حجت هیچ ظلم [صفحه ۱۶] و ستمی در عالم اتفاق نمی‌افتد و گرگ با بره در کنار هم قرار می‌گیرند و هیچ ظلمی به احدی نمی‌شود، آیا در زمان باب و بهاء و زمان ما چنین اتفاقی افتاده است؟ آیا به غیر از ظلم و ستم به مردمان جهان اتفاقی افتاده است. اینها خود دلیل باطل بودن ادعای باب و بهاء می‌باشد. و از طرفی امام شریطی دارد که از جمله آن شرایط معجزه، عصمت و علم است که در بخشهای آینده به آن اشاره می‌شود. آیا باب و بهاء برای ادعای خود معجزه‌ای آورده‌اند؟؟ آیا باب علم خود را برای مردم باز کردند؟؟ آیا صفت عصمت (دوری از گناه) در آنها بود؟؟؟

باب و بهاء و ادعای پیغمبری آنها

یکی از ادعاهای میرزا علی محمد باب مسئله پیغمبری و رسالت او بود که در کتاب بیان و احسن القصص (که متعلق به او می‌باشد) به آن اشاره می‌کند. او در کتاب بیان، واحد اول باب ۲ و ۱۵ و واحد دوم باب ۷ و واحد سوم باب ۱۴ خود را به عنوان رجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حجت (امام زمان) معرفی کرده است و او حتی در کتاب احسن القصص خود در سوره ۵۲ خود را به جای پیامبر قلمداد کرده او با آوردن احکام نو و جدید خود را ناسخ اسلام و احکام اسلام دانسته و کتاب خود را «بیان» ناسخ قرآن قلمداد کرده است، که در واحد دوم باب هفتم به آن اشاره شده است و همچنین حسینعلی بهاء که چند سالی از پیروان باب بود و شاگردی او را نیز کرده بود بعد از باب ادعای پیغمبری کرده و عده‌ی زیادی را در گمراهی قرار داد که به گوشه‌ای از

این ادعاها اشاره می‌کنیم: «ای خدا! من آنان را دعوت [صفحه ۱۷] نکرده‌ام جز به چیزی که تو مبعوث نموده‌ای و اگر گفته‌ام بیاید به سوی من، نظری نداشته‌ام جز چیزی که تو به او ظاهر ساخته‌ای و مبعوث کرده‌ای» [۹]. این ادعا چیزی جز افسانه‌ای جهت غافل کردن مردم نمی‌باشد چرا که قرآنی که حتی باب و بهاء و پیروانش به آن استناد می‌کنند پیامبر ما یعنی حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و سلم را به عنوان آخرین پیامبر معرفی می‌کند و هر دینی غیر از دین او، یعنی اسلام را باطل معرفی می‌کند و در آیات متعددی از پیامبر به عنوان خاتم الانبیاء نام می‌برد. و در آیات متعددی از اسلام و حضرت محمد صلوات الله علیه و آله و سلم نام می‌برد و این در حالتی است که نامی از باب و بهاء و ادیان آنها برده نشده است. که به تعدادی از این آیات اشاره می‌کنیم. «محمد صلوات الله علیه نیست مگر پیغمبری از طرف خدا که پیش از او نیز پیغمبرانی بودند آیا اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذشت باز شما به دین جاهلیت خود رجوع خواهید کرد؟ پس هر که مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید» [۱۰] «محمد صلوات الله علیه و آله پیامبر خداست و کسانی که با او هستند بر کافران بسیار سختگیر و با یکدیگر مهربانند آنان را بسیار در حال رکوع و سجود بنگری که فضل و رحمت خدا را طلب می‌کنند و علامت و نشانه ایشان اثر سجده بر چهره آنهاست [۱۱]. «محمد صلوات الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما نیست [صفحه ۱۸] بلکه رسول خدا و خاتم پیامبران است و خدا بر همه امور عالم آگاه است». [۱۲] «همانا دین پسندیده نزد خداوند دین اسلام است و اهل کتاب اختلاف نکردند مگر پس از آگاهی ای اهل ایمان از خدا بترسید چنانچه شایسته خدا ترس بودن است و نمیرید جز به دین مبین اسلام» [۱۳] خدا هر کس را بخواهد هدایت فرماید قلبش را به نور اسلام روشن سازد و هر کس را بخواهد گمراه نماید قلبش را سخت گرداند». [۱۴]. «و از ما (جنیان هم) بعضی مسلمان و برخی منحرف هستند پس آنان که اسلام آوردند راستی به راه رشد و مستقیم شتافتند و اما منحرفان پس هیزم جهنم گردیدند». [۱۵]. «به یکتاپرستی روی به دین اسلام آور که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست این است آئین استوار (حق) لیکن اکثر مردم آگاه نیستند» [۱۶] اما غیر از قرآن که کتاب آسمانی مسلمانان است خاتمیت در کتب بابیان و بهائیان به چشم می‌خورد که این مطلب ابتداء گواه حقانیت اسلام است و دیگر اینکه گواه ضد و نقیض بودن کلمات باب و بهاء می‌باشد. که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم. میرزا علی محمد در صفحه ۵ از صحیفه عدلیه خود می‌نویسد: «شریعت مقدسه (اسلام) همه نسخ نخواهد شد بلکه «حلال محمد صلوات الله علیه حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه» و همچنین حسینعلی بهاء در کتاب اشراقات [صفحه ۱۹] در موارد متعدد از جمله در صفحه ۲۶۴ و ۲۵۲ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را خاتم رسل و خاتم الانبیاء خوانده و در صفحه ۲۹۲ می‌گوید «درود و سلام بر سرور عالم و پرورنده امت‌ها آن کسی که رسالت و نبوت به وسیله او به انتها رسید و بر آل او» همچنین شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی (که میرزا علی محمد باب آنها را مبشر ظهور خود دانسته است) قائل به خاتمیت حضرت محمد صلوات الله علیه و آله و سلم هستند. شیخ احمد احسایی در جوامع الکلم جلد ۱ ص ۷ گوید: محمد خاتم انبیاء است و پیغمبری پس از آن حضرت نخواهد آمد، زیرا که پروردگار متعال در کتاب خود می‌فرماید «و لکن رسول الله و خاتم النبیین» [۱۷] و خداوند متعال دروغ نمی‌گوید زیرا دروغ گفتن قبیح است و شخص غنی از عمل قبیح بی‌نیاز است. و همچنین در تورات و انجیل به بعثت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم اشاره شده است اما قبل از بیان انجیل باید به تصرف ناروا و غیرمنصفانه بابیان و بهائیان در معنای خاتم اشاره کنیم و غلط و نادرست بودن این معنا را اثبات نماییم. بعضی از پیروان فرقه ضاله بهایی درباره «خاتم النبیین» معنی خنده‌آور و ناروایی آورده‌اند و خاتم را به معنای انگشتر گرفته‌اند و گفته‌اند چون انگشتر زینت دست حساب می‌شود، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز زینت پیامبران است و بعضی دیگر از این گروه ضاله خاتم را به معنی مهر گرفته‌اند با این توجیه که پیغمبر اسلام تصدیق‌کننده پیامبران قبل است همان گونه که مهر مضامین یک نام را تصدیق می‌کند. [صفحه ۲۰] و این در حالتی است که چهارده قرن همه مسلمین از این لفظ همان خاتمیت و آخر بودن را فهمیده‌اند و از طرفی رهبر بهائیان یعنی حسینعلی بهاء نیز در کتاب اشراقات صفحه ۲۹۲ گوید: درود و

سلام بر سرور عالم و پرورنده امت‌ها آن کسی که رسالت و نبوت به وسیله او به انتها (آخر) رسید و بر آل او. عجیب است که حسینعلی بهاء هم خاتم را به معنای آخر گرفته است و قائل به خاتمیت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم شده است. اما گفتیم حتی انجیل و تورات به آمدن پیغمبر اسلام بشارت داده است که به آن اشاره می‌کنیم «و یسوع (مسیح علیه السلام) با شاگردان خود به سوی صحرای پشت اردن روانه شد پس همین که نماز ظهر تمام شد به پهلوی درخت خرمائی نشست و شاگردانش زیر سایه آن نخله نشستند، آن وقت یسوع فرمود: ای برادران همانا که قضا و قدر، رازی است بزرگ حتی این که به شما می‌گویم راستی آن را نمی‌داند آشکارا به جز یک نفر و بس، و او آن کسی است که به سوی او امتها نگران نمی‌باشند آن کسی که اسرار خدا بر او آشکار می‌شود آشکار شدنی پس خوشا به حال کسانی که گوش به سخن او می‌دهند وقتی که بیاید به جهان، زیرا که خداوند برایشان سایه خواهند افکند چنان که این درخت خرما ما را سایه افکنده آری همانا چنانکه این درخت از حرارت سوزان آفتاب ما را ننگه می‌دارد همچنین رحمت خدا ننگه می‌دارد ایمان آورندگان به آن اسم را از شیطان. شاگردان در جواب گفتند ای معلم! کدام کس خواهد بود آن مردی [صفحه ۲۱] که از او سخن میرانی که به جهان خواهد آمد؟ یسوع به شگفتی دل در جواب فرمود که همانا او محمد صلوات الله علیه و آله و سلم پیغمبر خداست، و وقتی که او به جهان بیاید چنانکه باران زمین را قابل می‌کند که بار دهد بعد از آن که مدت مدیدی باران منقطع شده باشد همچنین او وسیله اعمال صالحه میان مردم خواهد شد به رحمت بسیاری که آن را می‌آورد پس او ابر سفیدی است پر از رحمت خدا رحمتی است که آن را خدا بر مؤمنان نثار می‌کند نرم نرم مثل باران» [۱۸].

باب و بهاء و ادعای خدائی

یکی از مسائلی که طبق عقل و فطرت باید به آن ایمان داشت وحید بودن خداوند است و اینکه شریکی ندارد و اینکه همه موجودات جهان مخلوق و محدود و عاجز و ضعیف و ناتوان و حادث و ممکن و محتاجند و خداوند متعال بر همه اشیاع و موجودات سلطنت دارد و همه موجودات تحت قبضه توانائی او هستند. اما باید بدانید باب و بهاء برخلاف عقل و فطرت و کلمات انبیاء علیهم السلام قائل به خدائی خودشان می‌باشند و خود را خدای دیگر خدایان معرفی می‌کنند. عبدالبهاء در مکاتیب اول صفحه ۲۵۴ می‌گوید: «همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار گشتند» [۱۹] و همچنین میرزا بهاء در کتاب بدیع در صفحه ۱۵۴ می‌گوید: «انه یقول حیثذ اننی انا الله لا اله الا انا کما [صفحه ۲۲] قال النقطه من قبل و بعینه یقول من یاتی من بعد» [۲۰]. در اینجا مقام الوهیت را گذشته از اینکه برای خود و برای سید باب که آن را نقطه معرفی می‌کند، ثابت می‌کند برای آیندگان نیز بابش را باز نموده و با کمال جرأت بت پرستی و صنم تراشی را نشر و ترویج می‌نماید. و همچنین باب در بیان باب اول واحد چهارم می‌گوید «کان معبودا و لا عابد هنالک و کان مقصورا و لا قاصد هنالک» [۲۱] اینها کلماتی بود که از باب و بهاء درباره خدائیشان صادر شده است اما به راستی پیروان آنها به این ادعائی مضحک و بی‌اعتبار نمی‌خندند. قابل توجه است که ۱۲۴ هزار پیغمبر مردم را دعوت به خدای یگانه نمودند و از بت پرستی و فرعون پرستی و... باز داشتند ولی این مدعای نبوت مردم را به باب و بهاء پرستی دعوت می‌کنند مدعیان دروغین نبوت که خودشان هم نمی‌دانند که پیامبرند یا امام هستند یا خدای مردم، پس چطور مردم جاهل و بی‌خبر پیرو آنها می‌شوند. و از خدای یگانه که خودش را بواسطه پیامبران و آیات معرفی می‌کند غافل اند. خدائی که می‌فرماید: «هرگاه بندگانم از تو درباره من بپرسند پس (بدانند که) من به آنها نزدیکم و هر که مرا بخواند دعای او را اجابت کنم.» [۲۲] خدائی که هیچ وقت از بندگاه غافل نیست چرا که می‌فرماید: «خدای یکتاست که جز او خدایی نیست زنده و پاینده است، هرگز او را چرت و خواب فرانگیرد» [۲۳] خدائی که قادر و توانا است و می‌فرماید: «آیا ندیدی کسی که درباره یکتائی خدا با ابراهیم [صفحه ۲۳] به جدل و احتجاج برخاست چون ابراهیم گفت خدای من آن خدائی است که

زنده گرداند و بمیراند او گفت من چنین توانم کرد (از دو نفر یک نفر را کشت و یک نفر را آزاد کرد) پس ابراهیم گفت خداوند خورشید را از طرف مشرق برآورد تو اگر توانی از مغرب بیرون آر، آن نادان کافر مبهوت شد و در جواب عاجز ماند» [۲۴]. «و همچنین خدای ما اول و آخر است و به همه امور عالم داناست» [۲۵] و همچنین خدای ما نه زاده است و نه زائیده شده و نه هیچکس مثل و همتای اوست.» [۲۶]. اما باب و بهائی که زاده شده و محدود هستند چطور ادعای خدائی می‌کنند باب و بهائی که حتی قادر نبودند دفع دشمنی از دشمنان خود کنند. باب و بهائی که اجل مرگ آنها را فراگرفت و مغلوب مرگ شدند چطور می‌توانند خدا باشند. و اگر اینها خدا بودند پس با از بین رفتن آنها باید عالم نیز از بین می‌رفت در حالتی که می‌بینیم امور عالم تعطیل نشده است و مردم هنوز مشغول زندگی خود می‌باشند. این دلیل ادعای کذب آنها است شما چگونه حکم می‌کنید؟؟

بایان و بهائیان و تصرف در آیات قرآن

بایان و بهائیان برای حق جلوه دادن خود و نفوذ در اذهان مردم، از چند آیه قرآن سوءاستفاده نموده‌اند و برای فریب عوام بی‌خبر، طبق خواسته خود این آیات را معنی و تفسیر نموده‌اند. که این کار [صفحه ۲۴] بر اهل علم پوشیده نماند و جوابهای قانع کننده‌ای به آنها دادند. اما در این فصل به آن چند آیه اشاره می‌کنیم و معنی صحیح آنها را بیان می‌کنیم. عزیزالله سلیمانی اردکانی (از مروجین بهائی) در کتاب مصابیح هدایت خود جلد ۲ صفحه ۴۰۷ از قول ناطق اردستانی (مبلغ بهائی) نقل می‌کند که بواسطه آیه ۵۰ از سوره فرقان شبهه خاتمیت از او زدوده شد. و آیه را اینگونه بیان می‌کند «و لو شئنا لبعثنا من کل قریه من نذیر» در جواب باید گفت اولاً- آیه چنین است. «لو شئنا فی کل قریه نذیرا» اگر ما خواسته بودیم در هر قریه‌ای پیغمبری را برمی‌انگیختیم تا آنها را از عواقب گناه بترساند. [۲۷] و در آیه من کل وجود ندارد بلکه فی کل می‌باشد. و ثانیاً کلمه «لو» مربوط به زمان گذشته بوده و در اموری که محقق نمی‌شود استعمال می‌شود و بر فرض هم که مربوط به آینده باشد. توانایی خدا بر بعثت پیامبران دلیل بر وقوع آن نیست. زیرا او خودش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را آخرین پیامبر معرفی کرده است. اما آیه دومی که بایان و بهائیان به آن استناد می‌کنند آیه ۵ از سوره سجده است «یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون» امور این جهان را از آسمان به سوی زمین تدبیر کند سپس در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمردید به سوی او بالا می‌رود. اما آیه‌ای که ذکر شد [صفحه ۲۵] آیه‌ای است که مورد نظر ابوالفضل گلپایگانی (یکی از مبلغین معروف بایان و بهائیان) می‌باشد. او می‌گوید منظور از تدبیر امر، فرستادن شریعت اسلام است از آسمان به زمین به بواسیله وحی که بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مدت این وحی و الهامات که به ائمه اطهار علیه‌السلام می‌شد ۲۶۰ سال بود که روز وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام است. سپس شریعت هزار سال در روی زمین باقی می‌ماند و در روز ۱۲۶۰ هجری اسلام نسخ می‌شود (چنان که علی محمد باب، در سال ۱۲۶۰ ادعای بابت کرد) در جواب این ادعا نیز باید گفت معنی صحیح آیه این است: «خدا است که کارها را از آسمان تا به زمین تدبیر و تنظیم می‌کند، سپس در روزی که به اندازه هزار سال از آنچه شما می‌شمردید، هست این تدبیر به سوی او بالا می‌رود.» پر واضح است که با توجه به آیه قبلش «خدا است که آن آسمان و زمین و آنچه در زیر آنهاست را در شش روز آفرید...» منظور از این تدبیر، تدبیر امور تکوینی و آفریدن و منظم کردن جهان خلقت است و هیچ‌گونه ربطی به دوران پیامبری پیغمبر اسلام و وقت نسخ آن ندارد. گذشته از اینها آیه می‌گوید: برگشتن تدبیر (و برچیده شدن تدبیر و امور جهان طبیعت و دنیا) به سوی خدا در روزی (روز قیامت) خواهد بود که طول آن هزار سال خواهد آمد وانگهی با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تدبیر امور تشریح آغاز شد و هنگام مرگش پایان یافت بنابراین باید گلپایگانی مبدأ هزار سال را از آغاز یا انجام تدبیر امور تشریح بشمرد نه از هنگام وفات امام [صفحه ۲۶] حسن عسکری علیه‌السلام. مطلب دیگر اینکه چرا گلپایگانی مرگ امام حسن عسکری علیه‌السلام را پایان دانسته، مگر امام دوازدهم فرزند او، به اقرار خود باب در صحیفه عدلیه صفحه ۴۰ و

غیر او امام بعد از امام حسن عسکری علیه‌السلام نیست؟ وانگهی مگر خود میرزا علی محمد باب در صحیفه عدلیه‌اش که در سالهای اولیه بعد از مراجعت از سفر حج تألیف کرده، در چندین مورد صراحتاً خود را پیرو شریعت اسلام ندانسته و در صفحه ۵ صراحتاً نگفته: «شریعت مقدسه هم (یعنی اسلام) نسخ نخواهد شد.» این بود چند نمونه از استدلال‌های بایبان و بهائیان که بحمد الله جواب داده شد.

باب و بهاء و معجزه آنها

بدون شک هیچ ادعایی را بدون دلیل نمی‌توان پذیرفت خصوصاً دعوی بسیار مهمی همچون دعوی نبوت، و امامت، به خصوص اینکه در طول تاریخ افراد زیادی را می‌شناسیم که به دروغ مدعی سفارت و نبوت از سوی پروردگار بوده و مأمور برای هدایت خلق بودن را ادعا کردند و هدفشان این بود که مردم ساده‌لوح را اغفال کرده، و برای رسیدن به مقاصد پلید خود و تأمین خواسته‌های نامشروع ادعای رسالت و امامت از سوی خداوند بزرگ کردند، و گاه افراد ناآگاه را نیز به دنبال خود کشاندند. بنابراین لازم است معیارهایی برای شناخت پیامبران راستین از مدعیان دروغین پیدا کنیم، پس از دقت و مطالعه در این زمینه به چهار طریق دست [صفحه ۲۷] می‌یابیم: ۱- «اعجاز» یعنی انجام امور خارق‌العاده‌ای که از توانایی بشر بیرون است، توأم با دعوی نبوت. ۲- مطالعه محتوای دعوت آنها که گاه به تنهایی می‌تواند دلیل صدق و راستی آنان باشد. ۳- ملاحظه قرائن مختلف پیرامون مدعی نبوت و سوابق و حالات و محیط او و کسانی که به وی ایمان آورده‌اند، و وسائلی که برای نشر دعوت خود از آن استفاده کرده و مانند آن. ۴- شناسائی از طریق اخبار و معرفی پیامبران گذشته [۲۸] اما با توجه به مطالب ذکر شده در مورد طریق شناخت پیامبران باید گفت یکی از این طریق اظهار معجزه و بینه واضح می‌باشد که در قرآن به آن اشاره شده است. «قال: ان كنت جئت بآیه فأت بها ان كنت من الصادقين فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین». فرعون گفت: اگر نشانه‌ای آورده‌ای ارائه بده، اگر از راستگویانی. ناگهان عصای خود را افکند و از دهای آشکار شد. و دست خود را بیرون آورد سفید برای بینندگان بود. [۲۹]. و همچنین در سوره آل‌عمران ۴۹ می‌فرماید «و او را به عنوان رسول و فرستاده به سوی بنی‌اسرائیل (قرار داده که به آنها می‌گوید): من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما برایتان آورده‌ام، من از گل چیزی شبیه پرنده می‌سازم سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده می‌گردد، و کور مادرزاد و مبتلایان به برص را بهبودی می‌بخشم و [صفحه ۲۸] مردگان را زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم، مسلماً در اینها نشانه‌ای برای شماست اگر ایمان داشته باشید) اینها نمونه‌ای از آیات قرآن بود که بر مطلب ما صحه می‌گذارد. و همچنین در روایات متعدد به این مطلب اشاره شده است و در کتب مختلف برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم معجزاتی را نقل کرده‌اند که از جمله آنها انشقاق قمر است. و قضیه از این قرار است که «حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عزیمت جایی فرموده بودند، ابوجهل همراه عده‌ای از جهال پیش پیامبر آمد و گفت یا محمد آیتی و معجزه‌ای به من نشان بده تا بدانم که تو فرستاده خدائی؛ آن حضرت فرمود که چه می‌خواهی؟ ابوجهل به هر طرف نگاه می‌کرد تا چیزی تعیین کند. همراهانش به او گفتند از او بخواه ماه را دو نیم کند که سحر در زمین و آنچه در اوست اثر می‌کند اما در آسمان علویات تأثیر ندارد، ابوجهل گفت خواهیم که ماه را به دو نیم کنی؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم انگشت به طرف هلال کردند و اشاره به ماه کردند ماه دو نیم شد. یک نیم در همان موضع و نیمی دیگر به طرف دیگری سیر کرد تا به حدی که کوه حراء را در میان دو نیمه ماه مشاهده کردند، باز گفت که بگوئید تا به هم آیند و متصل شوند، حضرت اشاره فرمودند باز به هم پیوست، اما ابوجهل لعین گفت این همان سحری است که استمرار یافته و چندین مورد مشاهده شده است». [۳۰]. از این نمونه‌ها در تاریخ بسیار است که ما به گفتن همین روایت [صفحه ۲۹] بسنده می‌کنیم. اما به راستی باب و بهاء که ادعای پیامبری و مهدویت کردند معجزه‌ای از خود نشان دادند؟ طبق آنچه در کتاب راه راست نوشته شده

است رنج و زحمت باب و بهاء را به معجزه تعبیر کرده‌اند و گفتند در راه ابلاغ رسالت چه اندازه خون جگر خورده‌اند، این بزرگترین دلیل نبوت است. و همچنین طبق آنچه در کتاب ادیان و مذاهب جلد ۲ صفحه ۷۷۶ بیان شده است باب در مقابل ناصرالدین شاه ادعا کرد: منم آن کسی که هزار سال است انتظار او را می کشید منم مهدی صاحب‌الامر، و وقتی از او طلب اظهار معجزه کردند او گفت من قادرم در یک روز دو هزار بیت بنویسم، چه کسی می‌تواند چنین کاری را به مانند من انجام دهد؟ خوب پس معلوم می‌شود که مدعیان بابی‌گری و بهائی‌گری هیچ معجزه‌ای جهت اثبات حقانیت خود ندارند و بر همگان واضح است که اینها دست نشانده‌گان انگلیس و یهود بیش نیستند. و آنچه به عنوان معجزه به آن اشاره کردند یک امر ساده و پیش‌پافتاده‌ای است که هر شخص ساده‌ای می‌تواند انجام دهد و ثانیاً معجزه آن است که در زمان پیامبر و بعد از آن کسی به مانندش را نتواند انجام دهد. آیا کتابت یا نوشتن ۲ هزار بیت شعر که روزانه صدها هزار صفحه در چاپخانه‌های امروزه چاپ می‌شود می‌تواند به عنوان معجزه معرفی می‌شود؟؟؟ [صفحه ۳۰]

باب و بهاء منکران قیامتند

یکی از مسائل خیلی مهم که پیامبران الهی از جانب خداوند متعال برای مردم بیان کردند معاد و زندگی پس از مرگ می‌باشد، که مردم را از گناه و عصیان برحذر می‌دارد و در مقابل سختی‌ها به آنها صبر می‌دهد و به واسطه بیان سختی‌های قیامت مردم را از شرک و نفاق و دورویی دور می‌کند و برای قیامت نشانه‌هایی بیان کردند تا ابتدا عظمت آن را بیان کنند و دیگر اینکه نیازهای معنوی را متذکر شوند، در باب خصوصیات قیامت در قرآن آیات زیادی بیان شده است که جهت بیان مطلوبمان و رسیدن به نتیجه مورد بحث به آن اشاره می‌کنیم که آیا قیامت باب و بهاء با آیات و روایات هماهنگی دارد یا نه!! «و در آن روز، نامه اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و گنهکاران را از نامه اعمالشان ترسان بینی در حالی که گویند ای وای بر ما این نامه اعمال کیست که کوچک و بزرگ (اعمال را) فروگذار نکرده است؟» [۳۱]. و همچنین می‌فرماید: «خدایا چرا مرا نابینا محسور کردی و حال آنکه من بینا بودم؟ و خدا به او فرماید آری همانطور که تو پس از رسیدن آیات ما (خود را به کوری زدی و) آنها را فراموش کردی امروز خود فراموش گشته‌ای» [۳۲]. و همچنین در باب ترس و هراس آن روز بزرگ می‌فرماید: «روزی که آن را بینید هر زن شیرده طفل خود را از ترس فراموش کند و هر آبستنی بار خود را زمین گذارد و مردم را چنان می‌بینی گویا که مست هستند در [صفحه ۳۱] صورتی که مست نیستند بلکه عذاب خدا سخت است» [۳۳]. همچنین فرمودند: «چون در صور دمیده شود دیگر نسبت و خویشی میانشان نماند و هیچ از حال یکدیگر نپرسند. [۳۴]. و همچنین می‌فرماید: «چون در صدر دمیده شود بناگاه همه از قبرها به سوی خدا خود به سرعت می‌شتابند» [۳۵]. اینها بخشی از آیات قرآن درباره معاد و قیامت بود که به آن اشاره کردیم اما باید گفت عقیده به معاد در میان مسیحیان و یهودیان نیز وجود دارد که به آن و نشانه‌های آن اشاره می‌کنیم در کتاب اشعیای نبی می‌خوانیم «مردگان تو زنده خواهند شد، و جسد‌های من خواهند برخاست» [۳۶]. و همچنین در انجیل یوحنا می‌خوانیم: «آن ساعت می‌آید که همه آنها که در قبرها هستند آواز را بشنوند و بیرون خواهند آمد، آنانی که نیکویی کرده باشند از برای قیامت حیات، و آن کسانی که بده کرده باشند برای قیامت جزا» [۳۷]. اینها بخشی از آیات قرآن و تورات و انجیل درباره معاد و قیامت بود اما اکنون معاد و قیامت را از نگاه باب و بهاء ببینیم و دلائل باطل بودن این عقیده را بیان کنیم. میرزا علی محمد باب در بیان فارسی باب ۱۱ از واحد ۲ چنین می‌گوید «با آمدن من قیامت اسلام برپا شد و من تا زنده‌ام روز قیامت اسلام باقی است روزی که من مردم قیامت اسلام به پایان می‌رسد [صفحه ۳۲] و آنان که به پیغمبر پیش ایمان آورده‌اند به پیغمبر بعد نیز ایمان آورده‌اند و به بهشت ایمان وارد می‌شوند و گرنه وارد دوزخ کفر می‌گردند. و همچنین حسینعلی بهاء می‌گوید: «اولی (بهشت) لقاء من و ایمان به من است و دومی (دوزخ) نفس تو است ای مشرک در شک مانده» [۳۸]. همچنین حسینعلی بهاء در کتاب اشراقات این چنین می‌گوید: قیامت

اسلام با مرگ علی محمد باب پایان یافت و قیامت بیان و آئین باب با ظهور «من یظهره الله» (که خودش باشد) آغاز گردید، وقتی که مرگ او هم فرارسید قیامت بیان نیز تمام می‌گردد و قیامت اقدس و آئین بهاء با بعثت پیامبر آینده آغاز می‌شود» [۳۹]. این بود گوشه‌ای از بیانات باب و بهاء سر سلسله بابی گری بهائی گری. حال خود تفکر کنید قیامتی که در تمامی ادیان به زندگی پس از مرگ و رسیدگی به اعمال انسانها تعبیر شده است، قیامتی که به حساب ظالم رسیدگی می‌شود و به نیکوکاران پاداش داده می‌شود آیا این همان قیامت است پس به تعبیر باب و بهاء دیگر خبری از جهنم و آتش جهنم و زقوم جهنمی نیست و افراد ظالم فقد از ایمان بی‌بهره‌اند و دیگر عذابی ندارند. آیا با این حرفها عدل خداوند زیر سوال نمی‌رود. هیچ مظلومی نمی‌تواند حق خود را از ظالم بگیرد و هیچ عابدی در مقابل عبادت خود جزاء نبیند. شما چگونه حکم می‌کنید؟؟ [صفحه ۳۵]

احکام و دستورات بی پایه و اساس باب و بهاء

باب و بهاء و حکم مربوط به زنا و استمناء

یکی از احکامی که باب و بهاء در کتاب بیان و اقدس به بیان آن پرداخته‌اند حکم مربوط به جواز زنا و استمناء می‌باشد که به آن اشاره می‌کنیم: علی محمد باب در واحد هشتم، باب ۱۵ بیان فارسی می‌گوید: «بر هر شخصی واجب شده است که ازدواج کند تا نسل خداپرست از او باقی بماند و باید در این راه جدیت نماید، و اگر مانعی در ایجاد نسل از یکی طرفین بود، جایز است برای هر یک از آنها با اجازه دیگری بوسیله دیگری ایجاد نسل نماید و ازدواج با کسی که در دین بیان نیست جایز نمی‌باشد» یعنی در این حکم ازدواج زن و شوهردار با مرد اجنبی را حلال می‌دانند و زن با اجازه شوهرش می‌تواند با دیگری هم بستر شود. و همچنین در بیان عربی واحد هشتم باب دهم می‌گوید: و همچنین در بیان عربی واحد هشتم باب دهم می‌گوید: «بخشیده شده بر شما آنچه را در خواب می‌بینید یا با مالیدن به خود استمناء می‌نمائید.» و همچنین بهاء در اقدس صفحه ۱۵ می‌گوید: «اگر مرد و زنی زنا کنند، باید ۹ مثقال طلا به بیت‌العدل تسلیم کنند». این حکم مربوط به زنا بود که در بیان و اقدس (دو کتاب بایبان [صفحه ۳۶] و بهائیان) به آن اشاره شد، حکمی که مخالف عقل و فطرت است. حکمی که مخالف قرآن و روایات می‌باشد. زیرا خداوند متعال می‌فرماید: «به زنا نزدیک مشوید که آن فحشاست و بدراهی است [۴۰] همچنین می‌فرماید: «زنان و مردان زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید و هرگز به آنان ترحم نکنید اگر به خدا و قیامت ایمان دارید و در هنگام اجرای حکم باید جمعی از اهل ایمان حاضر باشند» [۴۱]. و همچنین در روایات بسیاری از این عمل به سنگین‌ترین گناهان تعبیر شده است رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هیچ کار فرزند آدم نزد خدای تبارک و تعالی سنگین‌تر از این نباشد که کسی پیامبری یا امامی را بکشد، یا کعبه را که خدای عزوجل قبله بندگان خود قرار داده است ویران کند، یا به حرام به زنی نزدیک کند» [۴۲]. همچنین در ثمره و میوه این عمل امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «هرگاه زنا شیوع یابد، زمین لرزه‌ها پدیدار شود.» [۴۳] همچنین امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «چون روز قیامت شود خداوند باد بسیار بدبوئی بفرستد که مردم از آن آزرده شوند حتی زمانی که می‌وزد نفسهای مردم را می‌گیرد، یک منادی ندا می‌کند آیا می‌دانید این چه بادی است که شما را آزار می‌دهد؟ گویند نه، فقط ما را آزار و تمام جاهای ما را فراگرفته است. پس گفته شود این باد بوی آلت‌های زناکاران است که خدا را با زنا کردن ملاقات کردند و توبه نکردند پس ایشان را لعنت کنید چنانکه [صفحه ۳۷] خدا آنها را لعنت کرده است» [۴۴] همچنین امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «بر شما است که از زنا دوری کنید زیرا در آن شش خصلت و خصیصه می‌باشد سه تا در دنیا و سه تا در آخرت. اما سه تایی که در دنیا است: ۱- نشاط و درخشندگی صورت را از بین می‌برد ۲- رزق حلال را قطع می‌کند ۳- مرگ و فنا را نزدیک و فاعل را به جهنم می‌برد و اما سه تایی که در آخرت می‌باشد: ۱- فاعل را گرفتار سوء حساب می‌کند ۲- موجب غضب باری تعالی می‌باشد. ۳- فاعل را در

آتش مخلد نماید» [۴۵]. همچنین در علت تحریم زنا امام رضا علیه‌السلام فرمودند: «زنا حرام شده زیرا در آن فساد می‌باشد و آن عبارت است از: کشتن نفوس، از بین رفتن انساب، ترک تربیت اطفال، تباه شدن میراث و اموری شبیه به اینها که همگی از وجوه فساد است.» [۴۶]. غیر از آیات و روایاتی که در مذمت این عمل شنیع بیان شد پیشرفت علم و دانش مضرات این عمل را ثابت می‌کند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. «ویروس HIV ایدز» از نظر روش انتقال بسیار شبیه یکی از ویروس‌های مولد هپاتیت B می‌باشد. راه‌های عمد انتقال این ویروس عبارتند از: تماس جنسی (زنا) و ورود خون و فرآورده‌های خونی آلوده از جمله سوزن‌های آلوده در معتادان [صفحه ۳۸] تزریقی و انتقال از مادر به جنین [۴۷]. خوب مشخص است عمده مبتلایان به این بیماری بواسطه رابطه‌های نامشروع ناقل این بیماری شده‌اند و خود را و دیگران را مبتلا به این بیماری کرده‌اند. «مبتلایان به ایدز با ۳ سرطان شایع دست و پنجه نرم می‌کنند و آنها عبارتند از: سارکوم کاپوزی، لنفوم و سرطان گردن رحم.» [۴۸]. و همچنین در باب عواقب عمل شنیع استمناء که بهاء پیرامون خود را به آن دعوت می‌کنند باید گفت دکتر هوچین سون ثابت می‌کند «عموم ناراحتیهای مربوط به دستگاه تناسلی از آثار «استمناء» و ناراحتیهای شبکه چشم و مشیمیه از آن سرچشمه می‌گیرد» و همچنین اضافه می‌کند «نقصان حافظه، خرابی اشتها مشکل شدن هضم، تنگی نفس، تغییر اخلاق و مزاج بطور غیرقابل توضیح، حسادت، غم، کدورت، مالیخولیا، فکر گوشه‌گیری و تنهایی از نتایج شوم ابتلای به این انحراف جنسی است» [۴۹]. حال خود تفکر کنید آیا مکتبی که جوانانش را به بی‌بند و باری دعوت می‌کند حق می‌باشد آیا مکتبی که جوانان را از عمل شنیع زنا نهی نمی‌کند، قابلیت پیروی دارد، آیا مگر نه این است که دین باید متضمن سلامتی جامعه و افراد آن باشد، پس چرا مدعیان دروغین نبوت مردم را به سوی فنا و نابودی سوق می‌دهند و بواسطه اعتیاد به این اعمال قدرت تفکر و تعقل را از آنها سلب می‌کند، چرا آنها را به [صفحه ۳۹] کاری دعوت می‌کنند که ثمره‌ای جز فروپاشی کانون گرم خانواده ندارد شما چگونه حکم می‌کنید؟؟ آیا اینها ابزاری برای حکومت و ریاست بر مردم جاهل و بی‌قدرت نمی‌باشد؟؟ بواسطه دستیابی به جواب صحیح این سؤال‌ها به باطن شوم و خبیث رهبران بایان و بهائیان پی خواهید برد.

باب و بهاء و حکم ربا

یکی دیگر از احکام و دستوراتی که باب و بهاء پیروان خود را به آن امر می‌کنند حکم به حلال بودن ربا می‌باشد که در کتابهایشان به آن اشاره کرده‌اند. میرزا علی محمد باب در بیان باب ۱۸ از واحد پنجم می‌گوید: «و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز مابین ایشان و بر آن که تباقص و تزاید در معاملات خود قرار دهند.» [۵۰] همچنین در گنجینه احکام صفحه ۱۶۱ از قول بهاء نقل می‌کند اگر «ربایی در میان نباشد امور معطل خواهد شد. فضلا علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر فرمودیم» [۵۱] همچنین بهاء در کتاب اشراقات صفحه ۸۳ می‌گوید: «فضلا علی العباد رباء را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که حکم مبین از سماء مشیتی نازل شد حلال و طیب و طاهر است» این بود مختصری از کلمات باب و بهاء در مورد جواز رباء و این در حالی است که طبق آیات و روایات و عقل سلیم این عمل گناه کبیره می‌باشد و سبب تزلزل اقتصاد ممالک می‌شود. چرا که خداوند [صفحه ۴۰] می‌فرماید: «آن کسانی که ربا خوردند و برنخیزند جز به مانند آنکه به وسوسه و فریب شیطان مخبط و دیوانه شده و آنان بدین سبب در این عمل زشت (ربا خوردن) اند که گویند هیچ فرقی میان معاملات تجارت و ربا نیست و حال آنکه خداوند تجارت را حلال کرده و ربا را حرام. هر کس پس از آنکه پند و اندرز کتاب خدا به او رسید از این عمل دست کشید خدا از گذشته او درگذرد.» [۵۲]. همچنین می‌فرماید: «و آن سودی که شما به رسم ربا دادید که بر اموال مردم رباخوار بیفزایید نزد خدا هرگز نیفزاید و آن زکاتی که از روی شوق و اخلاص به خدا به فقیران دادید ثوابش چندین برابر شود.» [۵۳]. همچنین خداوند متعال در این باب که ربا سبب عذاب‌های متعددی می‌باشد می‌فرماید: «و هم

بدین جهت که ربا می‌گرفتند در صورتی که از ربا خوردن نهی شده بودند و هم از آن رو که اموال مردم را به باطل می‌خوردند و ما برای کافران آنها غذایی دردناک مهیا داشتیم [۵۴] (طبق آیات ذکر شده ربا سبب نفع نمی‌باشد بلکه رباخوران به خاطر انجام این عمل قدرت تعقل را از دست داده‌اند و به تعبیر حقیر به مانند بچه‌ای شده‌اند که بوسیله نشان دادن یک اسباب‌بازی شیئی قیمتی را از او می‌گیرند و او به خاطر آن اسباب‌بازی خوشحال است و برای از دست دادن شیئی قیمتی ناراحت نیست. اگر کسی به دور از تعصب و خودخواهی به این قضیه نگاه کند به [صفحه ۴۱] خوبی متوجه می‌شود که این عمل هیچ نفعی برای مردم ندارد بلکه بسیاری از مردم سرمایه خود را به خاطر مبتلا شدن به این عمل از دست داده‌اند و تجاری که به این کار مشغول بودند، از تجارت واقعی و ساخت و سازها و ایجاد شغلها امتناع نمودند و چرخه اقتصاد را فلج نمودند. آیا اگر یک نفر ثروتمند شود و در مقابل صدها نفر از هستی ساقط شوند تفضل و ترحم بر مردم است، که باب و بهاء به آن اشاره می‌کنند. همچنین غیر از آیاتی که به آن اشاره کردیم احادیثی در باب ربا و مضرات آن وجود دارد که برای روشن شدن مطلب به آن اشاره می‌کنیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «یا علی ربا هفتاد جزء است پس آسانترین آنها مانند این است که انسان با مادر خودش در بیت الله الحرام نکاح کند. یا علی یک درهم ربا نزد خدا از هفتاد زنا کردن بزرگتر است که همه آنها با محرم خود در خانه خدا باشد» [۵۵] مگر باب در صحیفه عدلیه خود در صفحه ۵ نمی‌گوید: «حلال محمد صلی الله علیه و آله و سلم حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت» پس چرا حکم برخلاف حکم محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌دهد. شما چگونه حکم می‌کنید. [صفحه ۴۲]

باب و بهاء و کشف حجاب

یکی دیگر از احکام و دستوراتی که بایان و بهائیان به آن معتقدند و به آن عمل می‌کنند دستور کشف حجاب می‌باشد که آنها قائلند حجاب امر ضروری نمی‌باشد و تنها یک عادت محسوب می‌شود و عمل نکردن به آن ضرری به دین نمی‌زند. مسیوئیکلا در کتاب مذاهب ملل ص ۳۵۲ از قول اقدس نقل می‌کند: «این مسئله محقق است که حجاب بیشتر بواسطه عادت معمول شده است نه بواسطه قانون، زنان پیغمبر نیز امر حجاب نداشتند، تا اینکه عربی بی‌ادبانه نزد پیغمبر آمد و خواست عایشه را از او بخرد، و باید دانست که حکم حجاب مخصوص است بزوجات مقدسه پیغمبر، ولی به هر حال این عادت نظر بقدمتش محترم است، و اگر این عادت بعکس جاری شود موجب اصلاح اخلاق فاسده شهرهای ما خواهد شد» [۵۶]. و همچنین شوقی افندی جانشین دوم بهاء در لوح ایران و سائر صفحات شرق در سال ۱۳۴۲ قمری می‌گوید: «به مرور ایام چون امر حجاب بتدریج و به حسب حکمت الهیه تخفیف یابد و از میان رود نساء و رجال هر دو در انتخاب و عضویت محافل روحانی شریک و سهیم و معاون یکدیگر گردند، همچو یوم فیروز مبارکی خواهد رسید، و اماء الرحمن در انجمن یاران ظهور و بروز عجیب نمایند» [۵۷] این کلمات بایان و بهائیان در مورد کشف حجاب بود، حجابی که [صفحه ۴۳] طبق آیات و روایات بر هر مسلمانی واجب است و در ادیان گذشته نیز واجب بوده است. چرا که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «ای پیامبر به زنان و دختران خود و زنان مومنان بگو که خویشان را به چادر فرو پوشند که این برای اینکه آنها شناخته شوند تا از تعرض و جسارت آزار نکشند بر آنان بسیار بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است» [۵۸]. و همچنین خداوند متعال می‌فرماید: «زنان را باکی نیست که نزد پدران و فرزندان و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان و زنان مسلمان و کنیزان ملکی خود بی‌حجاب درآیند. از خدا بترسید که او بر همه چیز گواه است» [۵۹] این دو آیه نشان دهنده این است که حجاب واجب است و مخصوص زنان پیامبر نبوده است بلکه همه مسلمانان مکلف به انجام آن می‌باشند و در هیچ زمان و موقعیت و مکانی نسخ نمی‌شود. و حتی به قول علی محمد باب «حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت» [۶۰]. پس چطور بایان و بهائیان قائلند که مسئله حجاب عادت نیست و به مرور زمان از بین می‌رود.

حتی اگر عده‌ای بواسطه هوای نفس و پیروی افراد بی‌دینی به مانند باب و بهاء آن را کنار بگذارند. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «در آخرالزمان از میان امت من زنانی خواهند آمد که پوشش دارند اما برهنه‌اند و بر سرهایشان برآمدگی مانند کوهان شتر خراسانی وجود [صفحه ۴۴] دارد... پس آنان را لعنت کنید که ملعونند» [۶۱]. همچنین باید گفت حجاب در ادیان گذشته مثل یهود و مسیح نیز بوده است و بهترین دلیل برای مدعی ما حجاب زنان مسیحی یا یهودی است که در سلک کشیشان درآمده‌اند و خود را پیروان دین می‌دانند. اما برآستی آیا حجاب سبب وقار و امنیت زنان نمی‌شود و بین آنها و زنان آلوده و معصیت‌کار فرق نمی‌گذارد بلکه چنین است چرا که حتی زنان چین و ژاپن که بعضا مسلمان هم نیستند به لباسهای سنتی و پوشش‌دار رو آورده‌اند و می‌گویند این پوشش به ما وقار و امنیت می‌دهد و دیگر به چشم، جنس و کالا، به ما نگاه نمی‌شود آیا چنین نیست که کشف حجاب موقعیت را برای هوسرانان مساعد می‌کند و با سوء استفاده از آنها، سبب انهدام خانواده‌ها و کانون گرم خانواده‌ها می‌شوند پس چرا کسی که ادعای نبوت و امامت و خدائی دارد مردم را به چنین منجلابی دعوت می‌کند؟ آیا این خود دلیل دروغگوئی آنها نیست؟؟؟ حجابی که ویل دورانت در صفحه ۳۰ جلد ۱۲ تاریخ تمدن راجع به قوم یهود و قانون تلمود می‌نویسد: «اگر زنی به نقض قانون یهود می‌پرداخت چنانکه مثلا بی‌آنکه چیزی بر سر داشت به میان مردم می‌رفت و یا در شارع عام نخ می‌رشت یا بر هر سنخی از مردان درددل می‌کرد یا صدایش آنقدر بلند بود که چون در خانه‌اش تکلم می‌نمود همسایگان می‌توانستند سخنان او را بشنوند، در آن صورت مرد حق [صفحه ۴۵] داشت بدون پرداخت مهریه او را طلاق دهد» [۶۲]. پس چرا عده‌ای قانون شکستند و مسئله حجاب را انکار کردند.

باب و بهاء و حکم به جواز شنیدن موسیقی

یکی دیگر از احکام و دستوراتی که بایان و بهائیان به آن عمل می‌کنند حکم به جواز موسیقی است و بدون در نظر گرفتن آفت‌های آن گوش و چشم بسته به این دستور عمل می‌کنند. بهاء در کتاب اقدس صفحه ۱۶ می‌گوید: «ما شنیدن آوازاها و نغمه‌ها را حلال کردیم، ولی پرهیزید از اینکه آوازاها شما را از حد ادب خارج سازد.» دستور به بدیها یکی از خصوصیات باب و بهاء می‌باشد دستور به جواز موسیقی که طبق آیات و روایات و کلمات دانشمند جهان برای انسان مضر می‌باشد و انسان را از نظر جسمی و روحی در ضعف قرار می‌دهد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از این پس از گوش دادن به سازها و آوازاها، اجتناب کنید زیرا این دو نفاق را در دل می‌رویاند، همچنان که آب سبزه را می‌رویاند» [۶۳]. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند «خداوند مرا به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و من سازها و نی‌ها و امور جاهلیت را نابود و قدغن می‌کنم.» [۶۴]. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آواز [صفحه ۴۶] خوانی طلسم زناست» [۶۵]. همچنین امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «خانه‌ای که در آن نوای موسیقی باشد از حوادث ناگهانی ایمن نیست در آن دعا مستجاب نمی‌گردد و فرشتگان بر آن داخل نشوند» [۶۶]. خوب این بخشی از احادیث اسلامی در مورد موسیقی بود همان موسیقی که بهاء حکم به جواز آن داده است، همان موسیقی که به تعبیر احادیث سبب نفاق و کفر و آلودگی است. اما جالب است بدانید که موسیقی حتی از نظر دانشمندان اسلامی و غیراسلامی رد شده است و علم ثابت کرده است که موسیقی برای بدن مضر است که به بعضی از این کلمات اشاره می‌کنیم. دکتر ولف آدلر، استاد دانشگاه کلمبیا می‌گوید: «موسیقی علاوه بر اینکه سلسله اعصاب ما را در اثر جلب دقت غیرطبیعی آن سخت خسته می‌کند، عمل ارتعاش صوتی که در موسیقی انجام می‌شود تولید عرقی خارج از حد طبیعی در پوست می‌نماید که بسیار زیان‌بخش است و ممکن است مبداء امراض دیگری قرار گیرد» [۶۷]. «موسورسکی که خود اطلاعاتی از فن موسیقی داشته می‌گوید: «برای ما نه موسیقی لازم است و نه نقاشی و نه سنگتراشی، شما و امثال شما ریاکاران و دروغزنان بروید و پی کارتان، ما احتیاج به افکار زنده و بیدار داریم» [۶۸]. [صفحه ۴۷] و همچنین ارسطو می‌گوید: «هر وقت

کشوری را دیدید که از پیشرفتهای علمی محروم است و به جای مخترع و مکتشف و صنعتگر، آوازه‌خوان و موسیقی‌نواز را هنرمند معرفی می‌نماید، بدانید دستهای خیانت در فرهنگ آن کار می‌کند» [۶۹]. دکتر آلکسیس کارل فیزیولوژیست و زیست‌شناس فرانسوی می‌گوید: «ساز و آواز و کنسرت‌ها و اتومبیلها و ورزش‌ها نمی‌تواند جای فعالیتها و کارهای سودمند اجتماعی را بگیرند، رادیو نیز مانند سینما و موزیکال سستی کامل به کسانی می‌بخشد که با آن سرگرم‌اند بدون شک الکلیسم، کارگران ما را از پا در می‌آورد و سر و صدای رادیو و سینما و ورزش‌های نامناسب روحیه فرزندان را فلج می‌کند» [۷۰]. حالا خود قضاوت کنید افرادی که ابدًا به فکر سلامت جوانان و جامعه نیستند قابلیت پیروی دارند، کسانی که مردم را به آتش دعوت می‌کند قابلیت اطاعت دارند؟؟؟ خیر اینان دست‌نشانده‌گان غرب بیش نیستند و قصدی جز تضعیف دین و مذهب مردم را ندارند به راستی مگر دین متضمن سلامت و معنویت انسانها نیست!!! «پس چرا اینها «باب و بهاء» مردم را به بی‌دینی و انحراف و... دعوت می‌کنند؟ خود قضاوت کنید.

باب و بهاء و طواف خانه آنها بدل از حج

یکی دیگر از احکام و دستوراتی که باب و بهاء به آن دستور می‌دهند حج می‌باشد ولی حج از نظر آنها یعنی طواف خانه آنها [صفحه ۴۸] (باب و بهاء) و وارد شدن به خانه آنها چنان که در کتب خود به آن اشاره می‌کنند. باب در بیان باب ۱۶ از واحد ۴ می‌گوید: «کسی که فاصله منزل او با خانه (سید باب) دریا باشد از آن عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن به نفس مؤمنی از خویشاوندان خود عطا کند که معفو خود بود و عندالله مقبول می‌گردد حج او» و بسیار جالب است که باب برای زیارت خدا خود استطاعت را شرط می‌داند چنانچه می‌گوید: «جایز نیست مسافرت کردن به سوی خانه سید باب مگر برای کسی که بی‌نیاز و متمکن است، بطوریکه در راه سفر مواجه به ناملایمات و اسباب حزن نشود و لازم است بر هر کسی که عازم زیارت است اینکه چهار مثقال طلا برای خدام آن بیت عطاء نماید [۷۱]. و همچنین بهاء در اقدس صفحه ۱۰ می‌گوید: «خداوند فرمان داده است برای کسی که استطاعت و قدرت دارد اینکه برای زیارت خانه شیراز یا بغداد عزیمت کنند و عفو نموده است این حکم را از زنها از نظر رأفت و رحمت بر آنان و خداوند عطاء کننده و بخشنده است» و همچنین در گنجینه احکام صفحه ۵۳ می‌گوید: در رساله سوال و جواب نازل شده سوال مجدد از حج استفسار شده بود، جواب دادند «حج بیت که بر رجال است بیت اعظم در بغداد و بیت نقطه اولی در شیراز مقصود است هر یک را که حج نمایند کافی است هر کدام که نزدیکتر به هر بلد است اهل آن بلد آن را حج نمایند» این حجی بود که باب و بهاء به آن دستور دادند حجی که مخالف قرآن و سنت است چرا که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «ای [صفحه ۴۹] ابراهیم» مردم را به اداء مناسک حج فراخوان تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر و از هر راه دور و دره عمیق به سوی تو جمع آیند تا در آنجا منافع بسیار برای خود فراهم بینند و نام خدا را در ایامی معین یاد کنند که ما آنها را از حیوانات روزی دادیم پس از آنها بخورید و فقیران را نیز طعام دهید [۷۲]. همچنین می‌فرماید: «خداوند زیارت این خانه را بر کسانی که توانایی رفتن به آن را دارند واجب کرده است.» [۷۳]. همچنین می‌فرماید: «مردم را به حج فراخوان تا پیاده یا سوار بر اشتران تکیه دهند و از راههای دور و نزدیک نزد تو بیایند» [۷۴] حج در اسلام یعنی طواف خانه خدا ولی در مسلک بابیت و بهائیت یعنی طواف خانه باب و بهاء، و این یعنی ادعای خدائی این دو (باب و بهاء) اما حج در گفتار اهل البیت علیهم‌السلام از اهمیت خاصی برخوردار است چنانچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «خدا را! خدا را! در حق خانه پروردگارتان تا زنده‌اید آن را وامگذارید که اگر رها شود (از عذاب الهی) مهلت داده نخواهد شد [۷۵]. همچنین امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «خداوند متعال مردمان را بیافرید و آنها را به پیروی از دین و آنچه مصلحت دنیاشان در آن است فرمان داد و نهی نمود و حج را مایه فراهم آمدن مردم از شرق و غرب عالم و آشنا شدن آنها با هم قرار داد تا بازرگانانی که از شهری به شهری کالا می‌برند سود برند و کرایه

دهندگان و شترداران [صفحه ۵۰] به فایده‌ای رسند و تا آثار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شناخته شود و خیرهای آن حضرت نقل و بازگو شود و از یاد نرود» [۷۶]. این بود فرق حج اسلام که دعوت به خداوند است و حج باب و بهاء که دعوت به نفس و باب پرستی و بهاء پرستی است.

باب و بهاء و مخالفت آنها با علم و دانش

یکی از احکامی که در کتب بابیان و بهائیان به چشم می‌خورد دستور آنها به پرهیز از کسب علم و تدریس (غیر از بیان) می‌باشد. در این مکتب کسب علم و دانش روا نمی‌باشد و مردم حق الفت و انس با کتابهای گوناگون را ندارند. برای اثبات این ادعا نظر شما را به چند نمونه از دستورات بیان و اقدس جلب می‌کنیم. «تدریس در کتابهای غیر از کتاب بیان روا نیست، و آن چه که اختراع شده به نام منطق و اصول و غیر آن دو، برای احدی از مومنان اذن داده نشده» [۷۷]. و همچنین باب در بیان عربی در باب ۶ واحد ۶ ص ۲۴ می‌گوید: «آنچه را که تاکنون نوشته‌اید نابود کنید و حتماً به کتاب بیان استدلال ننمائید» همچنین در باب نهی از جمع‌آوری کتب در کتاب بیان باب ۷ واحد ۱۱ ص ۵۵ می‌گوید: «در کتاب بیان از شما نهی می‌شود که مالک زیادتر از ۱۹ کتاب شوید و اگر بیش از ۱۹ کتاب داشتید، بر شما ۱۹ مثقال طلا (به عنوان کفاره) واجب می‌گردد، این حدی است در کتاب خدا، شاید پرهیزگار [صفحه ۵۱] گردید» و همچنین بهاء در کتاب اقدس ص ۳۴ می‌گوید: «سوال کردن درباره کتاب بیان بر شما حرام است... تا آنچه را که مورد احتیاج‌تان است پیرسید نه آنچه را که مردم گذشته مذاکره کرده‌اند» آنچه در کتب بیان و اقدس به آن دستور داده شده چیزی جز دور انداختن مردم از علم و دانش نیست و ثمری جز بی‌خبری و جهل و حماقت را در بر ندارد و طبق عقل و فطرت بشر دستوری نادرست می‌باشد. اما جالب است بدانیم در تمام ادیان گذشته و در کتب آنها به تعلیم علم دستور داده شده است و مردم را از جهل و نادانی برحذر داشته‌اند که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم. در دین مقدس اسلام کسب علم و دانش دارای ارزش و اهمیت خاصی می‌باشد تا آنجا که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «چرا از هر طایفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول خدا برای آموختن علم مهیا نباشند؟» [۷۸]. و همچنین می‌فرماید «خدا آنهایی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش داده شده‌اند درجه‌های بالا می‌دهد و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است» [۷۹]. همچنین پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم فرمودند «دلی که در آن چیزی از حکمت نباشد مانند خانه‌ای مخروبه است. پس دانش بیاموزید و بیاموزانید و فهمیدگی به دست آورید و نادان نمیرید [صفحه ۵۲] زیرا خداوند عذر نان را نمی‌پذیرد». [۸۰]. و همچنین حضرت فرمودند: «خداوند و فرشتگان او و حتی مور در لانه‌اش و حتی ماهی در دریا، بر کسی که به مردم خیر و خوبی بیاموزد درود می‌فرستد». [۸۱]. همچنین رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمودند: «یک رکعت نماز عالم به خدا، بهتر از هزار رکعت نماز جاهل به خداست». [۸۲]. همچنین امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند: «علم بیاموزید که آموختن دانش حسنه است با دانش است که خداوند فرمانبری و پرستش می‌شود، با دانش است که خداوند شناخته و یگانگی او دانسته می‌شود با دانش است که پیوندهای خویشاوندی برقرار می‌ماند، با دانش است که روا و ناروا شناخته می‌شود دانش پیشوای خرد است و خرد پیرو آن می‌باشد خداوند به نیکبختان دانش الهام می‌کند و شوربختان را از آن محروم می‌سازد» [۸۳]. این نمونه‌ای از آیات و روایاتی بود که در دین مبین اسلام در باب علم و دانش بیان شده است. حال خود بنگرید آیا می‌شود پیرو مکتبی شد که صراحتاً علم و کسب علم را رد کنند... آیا اینها قصدی جز غفلت و بی‌خبری مردم را دارند. آیا غیر از این است که بواسطه جهل مردم، افرادی همچون باب و بهاء می‌توانند ادعای خدائی و پیامبری و امامت کنند؟ آیا غیر از این است که کسب علم سبب رسوائی باب و بهاء می‌شود و پرده از روی [صفحه ۵۳] باطن خبیث آنها برمی‌دارد؟ شما چگونه حکم می‌کنید؟؟؟

باب و بهاء و حرام کردن خوردن پیاز و سیر

یکی دیگر از دستورات باب و بهاء که مورد توجه باید قرار بگیرد. حرام کردن خوردن سیر و پیاز است. سیر و پیازی که در هیچ دینی حرام نبوده است و همه اطباء در خصوصیات آن کلماتی بیان کرده‌اند ولی باب و بهاء خوردن آن را نهی کرده‌اند چنانچه در بیان صفحه ۲۱ از خلاصه احکام فارسی نقل می‌کند «خوردن سیر و پیاز پخته یا خام حرام شده، و ترب و تره و هر آنچه بوی بد دارد نخوردنش اولی است» [۸۴] و این در حالتی است که در قرآن طعامهای حرام را مشخص نموده است و اسمی از این گیاهان برده نشده است چنانچه خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «خداوند محققا مردار و خون و گوشت خوگ و آنچه بدون نام خدا کشته شود را بر شما حرام نموده است [۸۵]. اما آنها خلاف آیات قرآن حرام قرار دادند آنچه را خداوند حلال کرده است و خود را از صف مومنین خارج کرده‌اند چرا که خداوند فرمودند: «ای اهل ایمان طیباتی را که خداوند بر شما حلال کرده حرام مگردانید» [۸۶]. اما بشنوید از فوائد پزشکی که برای سیر و پیاز نقل می‌کنند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سیر شفای هفتاد [صفحه ۵۴] درد است» [۸۷]. همچنین امام صادق علیه‌السلام فرمودند «بوسیله سیر دردهای خود را درمان کنید اما با دهان بوناک به مسجد نروید» [۸۸]. و همچنین ابو عبدالله جعفر بن محمد صلوات الله علیه و آله و سلم فرمودند: «پیاز بخورید زیرا در پیاز سه حکمت سودمند نهفته است اول لثه‌ی آدمیزاده را قوی می‌کند دوم دهان را خوشبو می‌کند سوم بر نیروی جنسی می‌افزاید» [۸۹]. و همچنین فرمودند: «پیاز خستگی را از بدن بردارد و اعصاب را استوار کند و میل جنسی را زیاد سازد و بیماری تب را شفا دهد» [۹۰] اما بشنوید نظر پزشکان را در مورد این دو گیاه: دکتر لاکوفسکی می‌گوید: پیاز در نبرد با بیماری جهان در برابر ده سرطان حریف توانائست. [۹۱]. و همچنین دکتر (ریم فرانسوی) تحت عنوان خوشا به آنانکه سیر می‌خورند می‌گوید: برای تقویت بدن و پیش‌گیری از بیماریهای گوناگون سیر انرژی بسزا دارد. [۹۲]. و همچنین بیان می‌کنند که سیر در بهبود دردهائی همچون، سل ریوی، تنگی نفس، سیاه سرفه، لتهاب معدی، زخم معده، تصفیه‌ی مجرای ادراری و حیض، کرمهای نخ مانندی که در امعاء کودکان بوجود می‌آید بسیار مفید است. همچنین در پیریهای زودرس که نتیجه فساد خون است و روماتیسم [صفحه ۵۵] و بواسیر این گیاه (سیر) اثر شفافبخش دارد. این مختصری از فوائد گیاهانی (سیر و پیاز) بود که قرآن آن را حرام نکرده است و همه اطبا برای آن خصوصیات بیان کرده‌اند. حال سوال من این است که چرا باب و بهاء حکم به تحریر خوردن چیزی می‌دهند که برای جسم انسان مفید است و سبب از بین رفتن بیماریهای مختلف می‌شود و همچنین در هیچ دینی از آن نهی نشده است. شما چگونه حکم می‌کنید؟ آیا می‌شود پیرو خرافات این افراد شد؟؟؟ [صفحه ۵۹]

توبه نامه باب و مسلمان شده مبلغ بهائی

باب و توبه نامه باب خطاب به ناصرالدین شاه

بعد از آنکه دلائل قرآنی و روایی و عقلی برای باطل بودن مکتب بابت و بهائیت آوردیم به جاست که اقرار خود میرزا علی محمد باب را بیان کنیم تا دیگر هیچ جای شک و شبه در مورد این مکتب خرافی باقی نماند. و این اقرار از این قرار است: «فداک روحی حمدا کما هو اهل و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خدا را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانید بحمدالله ثم حمدالله که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که برخلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی قلبم چون موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام [صفحه

۶۰] و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را، و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط یا ادعائی باشد استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امر نیست. و مدعی نیابت خاصه حجه‌الله علیه‌السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را هیچ ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرماید و السلام» [۹۳]. این توبه‌نامه باب بود که بیان کننده ادعاهای باطل و خرافی او می‌باشد بابی که اگر پیغمبر بود نباید به هیچ وجه حتی اگر او را تهدید به مرگ کنند دست از اعتقاد خود بردارد همانگونه که پیامبران گذشته این چنین بودند زمانی که خواستند ابراهیم را بسوزانند و او را تهدید کردند او دست از اعتقادات خود برنداشت همانگونه که خداوند در قرآن می‌فرماید: «گفتند اگر می‌خواهید کاری کنید ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری نمایید. گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش» [۹۴]. [صفحه ۶۱] خداوند متعال اینگونه پیامبرانش را یاری کرد و پیامبران الهی نیز تا آخرین نفس بر اعتقادات خود پافشاری کردند و دست از هدایت مردم برنداشتند و حتی در مقابل پادشاهان ظالم ایستادند و آنها به راه راست دعوت نمودند و همچنین در ناملايمات و سختیهای که از سوی مردم می‌دیدند از مسیر خارج نمی‌شوند پس چگونه بایان و بهائیان پیرو کسی شدند که به اقرار خودش ادعای باطل داشته است. کسی که از پادشاه درخواست عفو می‌کنند. شما چگونه قضاوت می‌کنید. آیا چنین کسی استحقاق پیروی دارد؟؟؟

چرا از بهائیت برگشتم

خاطره‌ای از مسیح الله رحمانی! ما طبق معمول دهمان، هر روز هنگام غروب آفتاب از خانه‌ها خارج و در سر کوچه‌ها با یکدیگر به صحبت مشغول می‌شدیم، به همین قرار یک روز هنگامی که خورشید اشعه کم‌رنگ طلایی خود را داشت از دشت و صحرا جمع می‌کرد و لاشه خسته خود را به زحمت می‌خواست در پشت کوههای واقع در غرب آبادیمان پنهان نماید، از صحرای دور مسافری دیدیم که با شتاب به سمت ده در حرکت است. ده ما نسبتاً در بلندی قرار گرفته و مشرف بر مرکز بخش بشرویه است؛ هرگاه مسافری از بشرویه به سوی آبادی ما در حرکت باشد به خوبی می‌توان دید. من آمدن مسافر چابک تاز را به دیگران اعلام کردم همه افراد به دقت نگاه کردند و سخن مرا یکصدا تصدیق نمودند. ما آن شب دیر به خانه‌ها برگشتیم تا مسافر برسد و بینیم چه [صفحه ۶۲] کاره است، چون احتمال زیادی بود که برای ما مبلغ برسد و ما را از بیانات شیرین و شیوای خود بهره‌مند نماید. اتفاقاً حدس ما درست از کار درآمد؛ مسافر تازه وارد، مبلغ زبردستی بود به نام میرزا منیر نبیل‌زاده که محفل مشهودی را برای تبلیغ فرستاده بود. ما همانطور که دسته جمعی ایستاده بودیم، ناگاه کسی از پائین ده فریاد برداشت اقا مسیح‌الله مبلغ... این فریاد که از صدای اذان در ماه مبارک هنگام افطار فرح‌انگیزتر بود، ناگاه همه را بی‌اختیار به طرف مسیری که مبلغ می‌آمد شتابان راه انداخت. سر از پا نمی‌شناختیم. هر کسی سعی می‌کرد زودتر جمال دل‌آرای مبلغ را ببیند. و یا زودتر با مبلغ احوالپرسی نماید و بعدها افتخار کند که من اول کسی بودم که دست به دست مبلغ دادم. ولی در عین حال همه به احترام پشت سر من آمدند. گویا حق ریاست مرا حفظ می‌کردند. گرچه هوا با رفتن خورشید تاریک می‌شد، ولی ماه از سوی دیگر، تاریکی شب را نهیب می‌داد که کناری برود، گویا آن شب استثنایی بود. با اینکه آخر ماه نوزده روز بهائیان و در حقیقت باید تاریک می‌بود، اما به خاطر ورود مبلغ و خوب انجام گرفتن تشریفات و مراسم استقبال، ماه می‌درخشید و زیر سایه درختان در مهتاب روشن منظره شاعرانه به وجود آمده بود. همین طوری که قدم برمی‌داشتیم، فکر می‌کردم که جناب مبلغ که باشند. باز با خود اندیشیدم هر که باشد از مشهد فرستاده شده، و فرد واردی است؛ لابد به سادگی جواب تمام مشکلات را می‌دهد و ما را راهنمایی خواهد کرد. در همین افکار بودم که ناگاه رشته خیالات و افکارم پاره شد، سر پیچ جاده ناگهان مبلغ در برابر ما سبز شد. [صفحه ۶۳] فریاد الله ابهی، الله ابهی، الله ابهی [۹۵]

سکوت دامن صحرا را درهم شکست. ابتدا مبلغ با من دست داد و پس از احوالپرسی مختصری جمعیت فرصت ندادند، من خود را کنار کشیدم، زن و مرد، خرد و بزرگ دور مبلغ را گرفتند، صدای بوسه زدن مبلغ به سر و صورت افراد، تنها صدایی بود که به گوش می‌رسید. من مادر مرده هم در کناری نقشه تهیه جوجه پلوی مبلغ را در قلب خود می‌کشیدم، خدایا این دل شب از کجا برنج بیاورم؟ از کجا جوجه تهیه کنم؟ چه وقت بیزد! آخر ده که چلو کبابی ندارد، قصابی ندارد؛ از طرفی هم حق هم داشتم که بترسم، چون سفرهای قبل، مبلغین در مورد غذای ناباب، بس که به ما حرف مفت زده بودند، به اصطلاح چشم ترسیده شده بودم. یکی از خصوصیات مردم آبادی ما این بود که تمام مبلغین را نماینده خدا می‌دانستند، و با اینکه جا نداشت دست آقای مبلغ را بیوسند، زن و مرد دستش را از روی اخلاص بوسه می‌زدند؛ مبلغ هم متقابلاً نامردی نمی‌کرد، صورت تمام افراد را بوسه می‌داد، اما به چه نیت! خدا آگاه است، به قصد... باز هم چه عرض کنم! چند لحظه‌ای شاهد استقبال پرشور بودم، آنگاه که احوالپرسی‌ها داشت تمام می‌شد، جلو آمدم و به جناب مبلغ تعارف کردم که بفرمائید، شما خسته هستید استراحت نمائید، مردم را از دور مبلغ برکنار نموده، گفتم: اجازه بفرمائید آقای مبلغ از راه دور آمده‌اند، فعلاً [صفحه ۶۴] استراحت نمایند، مدتی تشریف خواهند داشت، بعداً به زیارتشان خواهید آمد با هزار احترام و تجلیل، آقای نبیل‌زاده را وارد منزل کردم، چون خانه من پاتوق مبلغین به شمار می‌آمد، لذا همیشه آماده پذیرایی تازه واردین بهایی بود. ناگفته نگذارم که چون جای مبلغین در خانه‌ی من گرم و غذاشان چرب بود، مدت توقفشان طولانی می‌شد، گاهی تا چهل روز ادامه پیدا می‌کرد. از جمله همین آقای نبیل‌زاده، توقفشان طولانی گردید و من به حکم مهمان‌نوازی و از طرفی به قصد قربت و نیت خیری که در پذیرایی مبلغین داشتم، برای این که دل آقای مبلغ گرفته نشود، گاهی او را برای تماشای دامن صحرا به سیر و سیاحت در سبزه‌زارهای دور و بر می‌بردم. قدم‌زنان و صحبت‌کنان ساعت‌ها گردش می‌کردیم که وقت بیهوده تلف نشود، نوعاً سئوالاتی راجع به دستورالعمل بهاء‌الله و احکام صادره ایشان در قرن برق و بخار می‌نمودم. یک روز همانطور که داشتیم قدم می‌زدیم، فرصت را غنیمت شمرده و مشکلات زیادی را از آقای مبلغ پرسیدم، چون جواب‌ها فوق‌العاده جالب بود، اینک نقل می‌کنم و قطعاً برای خواننده عزیز هم جالب خواهد بود: پرسیدم جناب نبیل‌زاده! لابد در جریان هستید که ما با مسلمان‌ها رفت و آمد داریم، گاهی آنها بر ما اشکالاتی وارد می‌نمایند که از جواب آنها عاجز و درمانده می‌شویم، اجازه می‌خواهم که هم اکنون من در نقش یک فرد مسلمان آن سئوالها را از شما بنمایم و جوابهایی که مرحت بفرمائید یادداشت می‌کنم، یقیناً در آینده، برای ما از نظر بحث با مسلمان‌ها صد در صد مفید خواهد بود، نبیل‌زاده مغرورانه [صفحه ۶۵] گفت: «هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو» و اضافه فرمودند که مگر امکان دارد که کسی بتواند به بهائیت اشکال بگیرد؟!... من که با تمام مغلظه بازیهایی که بلد بودم گاهی در جواب اشکالات مسلمانان می‌ماندم، وقت را غنیمت شمرده پرسیدم: آقای نبیل‌زاده مسلمان‌ها می‌گویند بهاء‌الله در کتاب اقدسش دستور داده‌اند که اگر کسی زنا نماید، باید فقط ۹ مثقال طلا آن هم به بیت‌العدل بهائیان جریمه بدهند، در صورتی که در قرآن مجید کیفر مرد و زن زناکار ضد ضربه شلاق و یا سنگسار کردن است. [۹۶] و می‌گویند این حکم کتاب اقدس هرگز قابل عمل نیست زیرا: اولاً: تعیین نکرده که این زن و مرد چگونه زن و مردی باشند، به علاوه همان‌طور که مرد باید ۹ مثقال طلا بدهد، زن هم باید ۹ مثقال طلا بدهد، از این گذشته تفصیلی در این حکم نداده که آیا هر دو بر این کار رضایت داشته باشند، یا مجبور شده باشند، یا یکی از آن دو طرف مجبور باشد و اشکالات دیگری که بعداً توضیح می‌دهم. آقای نبیل‌زاده که هرگز حساب این حکم بهاء‌الله را تاکنون به این دقت نکرده بود، کمی در فکر فرورفت و سپس گفت: جناب رحمانی در دین اسلام مجازات و تنبیهات بدنی بوده است، برای همان حکم شلاق و سنگسار کردن است؛ اما در بهائیت تنبیه، روحی است، برای همین حکم پرداخت جریمه نقدی نمودند. گفتم: جناب نبیل‌زاده! قسم به بهاء‌الله می‌خورم! خودت هم می‌دانی که غرضی در کار نیست، می‌خواهم بفهمم، گرچه یک [صفحه ۶۶] مسلمان اگر این اشکال را بر ما داشته باشد، می‌گوئیم قصد دست انداختن ما را دارد، اما پرسش‌های من به منظور درک حقایق است... هنوز داشتم حرف می‌زدم که آقای

نبیل زاده گفت: خواهش می‌کنم آقای مسیح‌الله تمام سئوالات را بفرمائید بدون هیچ گونه ناراحتی جواب خواهم داد. گفتم: آقای نبیل زاده در این حکم کتاب بهاء‌الله چندین اشکال است: اولاً- فرمودید: دادن پول تنبیه روحی است و در سنگسار کردن تنبیه جسمی، قبول ندارم، زیرا اگر کسی را در حضور مردم شلاق بزنند، علاوه بر اینکه جسمش را آزرده‌اند، روحا هم او را تنبیه کرده‌اند. و اگر سنگسار نمایند، شخصی از بین برود، جای جسمی یا روحی باقی نمی‌ماند. ثانیاً: اگر در این حکم کتاب اقدس، فرقی بین صورت رضایت طرفین و اجبار نگذاشته است، حال اگر این عمل خلاف عفت به زور نسبت به ناموس کسی صورت گرفته، باز هم آن زن باید همین نه مثقال طلا را بدهد؟ در صورتی که این کار به اصطلاح قوزه بالای قوز است. ثالثاً: تمام زنها که کارمند نیستند، و زندگیشان را شوهرشان اداره می‌کند، اگر چنین خلافی پیش آید، زن باید این پول را از کجا تهیه کند؟ مگر اینکه برای تهیه کردن این پول، با عرض معذرت یک کار خلاف دیگری انجام دهد، مثلاً دست به سرقت بزند و... بالاخره هم موفق نخواهد شد که این پول را حتی برای همان مرتبه اول فراهم نمایند. و یا با کمال شرمندگی باید به شوهرش بگوید چون من این [صفحه ۶۷] عمل خلاف را انجام داده‌ام شما جریمه را بپردازید. رابعاً: عمل خلاف بین یک زن و مرد صورت گرفته، چرا بایستی پول‌ها را به بیت‌العدل [۹۷] بپردازند؟ ضمناً درآمد زندگی افرادی که بر ما ریاست روحانی دارند نامشروع می‌شود. خامساً: اشکال بزرگتر اینکه اگر یک زن و مرد این عمل خلاف عفت را چند بار تکرار کردند، دیگر قدرت مالی ندارند که جریمه پرداخت نمایند، در این صورت تکلیفشان چیست؟ آقای نبیل زاده خود به یاد دارید که بهاء‌الله در اقدس می‌گویند: «اگر کسی یک بار زنا نماید ۹ مثقال طلا بدهد، اگر دو بار باشد ۱۸ مثقال، اگر سه بار باشد ۳۶ مثقال، به همین ترتیب» اگر کسی در بهائیت ده بار زنا نماید، باید هفت من و هشت سیر طلا به بیت‌العدل بپردازد!! در این لحظه ما به سایه درختان سبز کنار قنات دهمان رسیده بودیم، آقای نبیل زاده، رشته سخن را از دستم گرفت و گفت: جناب مسیح‌الله! چند دقیقه‌ای زیر سایه درختان استراحت کنیم. شاید می‌خواست از این پرسشهای پیچیده من خلاصی یابد. یا به اصطلاح شانه خالی کند؛ ولی غافل از اینکه من کسی نبودم که از سئوالم بگذرم. به هر صورت زیر سایه درختان نشستیم؛ بلافاصله من کاغذی از جیب درآورده، قلم را به دست گرفته و شروع به حساب کردن نمودم. نبیل زاده پرسید: آقای مسیح‌الله می‌خواهی چه بنویسی؟ گفتم: می‌خواهم جریمه زنا را حساب کنم. و بعد از پانزده دقیقه صورت ذیل را جلوی نبیل زاده گذاشتم: اگر کسی دست به عمل خلاف عفت بزند در مسلک بهائیت باید [صفحه ۶۸] جرائم ذیل را به بیت‌العدل بپردازد: مرتبه اول: ۹ مثقال مرتبه دوم: ۱۸ مثقال مرتبه سوم: ۳۶ مثقال طلا مرتبه چهارم: چهار و نیم سیر طلا مرتبه پنجم: ۹ سیر طلا مرتبه ششم: ۱۸ سیر طلا مرتبه هفتم: ۳۶ سیر طلا مرتبه هشتم: یک من و ۳۲ سیر طلا مرتبه نهم: سه من و ۲۴ سیر طلا مرتبه دهم: هفت من و هشت سیر طلا مرتبه بیستم: ۳۲ سیر و ۷۲ من و ۷۳ خروار مرتبه سی‌ام: (۱۵۱۰ ماشین ۱۵ تنی) ۲۲ و ۸ و ج ۲۲۲۶۴۹ مرتبه چهلم: ۱۵۴۶۲۴۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه پنجاهم: ۱۵۸۳۳۴۹۷۶۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه پنجاه و یکم: ۳۱۶۶۶۹۹۵۲۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه پنجاه و دوم: ۶۳۳۳۳۹۹۰۴۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه پنجاه و سوم: ۱۲۶۶۶۷۹۸۰۸۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه پنجاه و چهارم: ۲۵۳۳۳۵۹۶۱۶۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه پنجاه و پنجم: ۵۰۶۶۷۱۹۲۳۲۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه پنجاه و ششم: ۱۰۱۳۳۴۳۸۴۶۴۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه پنجاه و هفتم: ۲۰۲۶۶۸۷۶۹۲۸۰ ماشین ۱۵ تنی [صفحه ۶۹] مرتبه پنجاه و هشتم: ۴۰۵۴۳۳۷۵۳۸۵۶۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه پنجاه و نهم: ۸۱۰۶۷۵۰۷۷۱۲۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه شصتم: ۱۶۲۱۳۵۰۱۵۴۲۴۰ ماشین ۱۵ تنی و بالاخره برای بار شصت و سوم آنقدر ماشین ۱۵ تنی طلا- خواهیم داشت که اگر این ماشین‌ها را در روی تمام خشکی‌های کره زمین قرار دهیم (مساحت تمام خشکی‌های کره زمین روی هم بالغ بر ۱۴۸.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ می‌باشد) باز هم تمام آنها جا نمی‌گیرند و باید بار طلای ۱۸.۵۰۸.۸۰۰ ماشین ۱۵ تنی را به کشتی‌های بارکش خالی کرده و از راه اقیانوس‌ها به بیت‌العدل اعظم ببریم و این هم حسابش: مرتبه شصت و یکم: ۳۲۴۲۷۰۰۳۰۸۴۸۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه شصت و دوم: ۶۴۸۵۴۰۰۶۱۶۹۶۰ ماشین ۱۵ تنی مرتبه شصت و سوم: ۱۲۹۷۰۸۰۱۲۳۳۹۲۰ ماشین ۱۵ تنی البته در این محاسبه، سطح هر ماشینی ۱۵

مترمربع در نظر گرفته شده است و این را نیز توجه داشته که اگر تمام روی کره زمین را از کوه و خانه و شهر و همه را با خاک یکسان کرده و آنها را پراز ماشین نمایند، دیگر راهی برای بردن ماشین‌ها به بیت‌العدل اعظم نخواهد بود. و حتی خود بیت‌العدل اعظم باید با خاک همسان شود. و خلاصه در مرتبه صدم اگر زنا کند، باید هم وزن تمام دنیا که بالغ بر ۵.۹۵۵.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ تن می‌باشد پردازد. که اگر کسی برای صد و یکمین بار زنا نماید، باید از کرات دیگر طلا بیاورد. البته که در همان صدمین بار هم، در صورتی امکان دادن جریمه هست که تمام حجم کره زمین تبدیل به طلا بشود. (و اینک [صفحه ۷۰] چون ما قدرت آوردن طلا از کرات دیگر را برای بهاء نداریم در همین بار صدم مهر اختتام می‌گوییم). حساب دقیقی را که نوشته شده بود، آقای نبیل‌زاده با تعجب نگاهی کرد و بدون اینکه دیگر مذبحخانه خواسته باشد جواب بدهد، گفت: اگر باور داشتی، بهاء هنگام صدور این حکم، دقیقاً حساب را بررسی نکرده است، هنوز داشت جواب عذر بدتر از گناه را توضیح می‌داد، گفتم آقای نبیل‌زاده! مگر شما نمی‌گوئید کتاب اقدس از طرف خداست؟ آیا خدا هم فکر این مشکل را نکرده بود؟ اگر ناراحت نشوید من می‌گویم بودن چنین حکمی در اقدس، دلیل است که این کتاب از طرف خدا نیست. ایشان جواب فرمودند که آقای مسیح‌الله! ما را به این حرفها چکار؟ ما باید ایمان داشته باشیم. عبدالبهاء در کتاب مکاتیب ج ۲ ص ۲۴۷ می‌گوید: «فقط ایمان داشته باشید و حق چون و چرا ندارید.» در جواب ایشان گفتم: اتفاقاً سئوالات پیچیده‌ای بعد از این هست، مثل بهاء‌الله در همین کتاب اقدس، در مورد زن‌هایی که بر انسان حرام است و می‌گویند فقط زن پدر (به اصطلاح نامادری) بر پسر انسان حرام است و دیگر حکم مادر اصلی، عمه، خاله و خواهر را مسکوت گذاشته و چیزی در مورد حلال بودن یا حرام بودن آنها نگفته‌اند؛ به نظر شما ازدواج با خواهر، عمه، خاله، که در شریعت اسلام حرام است، در دیانت بهائیت هم حرام است؟ آقای نبیل‌زاده با کمی تأمل و تأنی و من و من کردند گفتند: دستور این احکام توضیحی ندارد، مربوط به بیت‌العدل [صفحه ۷۱] است. گفتم: مگر اعضای بیت‌العدل همان نه نفر می‌توانند حکم صادر نمایند؟ مگر بر آنها از طرف خداوند، وحی و جبرئیل نازل می‌شود؟ گفت: خیر. گفتم: پس از کجا آنها می‌توانند حکم چیزهایی را که بهاء‌الله آنها را نگفته است، بیان کنند؟ از این گذشته، اگر به دستورات سید باب، در کتاب الجزاء نگاه کنیم، ایشان صریحاً می‌گویند: ازدواج با خواهران جائز است. با توجه به گفته سید باب که ازدواج خواهر و برادر را جائز می‌داند، آیا نمی‌توان گفت که بهاء‌الله هم نظرش به حلال بودن ازدواج با خواهر و خاله و عمه است؟ اینجا بود که آقای نبیل‌زاده مانند دانه اسپندی که از روی آتش پرد، به پا خواست و با عصبانیت گفت: خوب جایز باشد، اشکالش چیست؟ و دیگر به طرف ده راه افتاد، گفتم: آقای نبیل‌زاده! چرا ناراحت شدید، من که حرف بدی نگفتم، من که از روی کتاب مطالب را خواندم، چرا عصبانی شدید؟ مگر تحقیق گناه دارد؟ مگر ما خودمان نمی‌گوئیم در بهائیت باید تحقیق باشد و تقلید صحیح نیست؟ خوب اگر می‌خواهید که کورکورانه بهایی باشیم دیگر سئوالی نخواهم کرد. و دیگر سکوت کردم. نبیل‌زاده که دید من ناراحت شدم و احتمال می‌داد که شب به خانه راهش ندهم و از طرفی ممکن است به محفل شکایت کنم با کمی تبسم گفت: [صفحه ۷۲] آقای رحمانی، آقای مسیح‌الله! خواهش می‌کنم سئوالات خود را ادامه بدهید (برخلاف اینکه گفته بود سئوالهای شما را جواب می‌دهم گفت:) ولی توقع نداشته باشید که من تمام سئوالهای شما را بتوانم پاسخ دهم. و اگر عهد می‌کنی که در جایی نگویی، آبروی ما را نریزی، می‌گویم که بهاء‌الله خودش هم برای این سئوالات پاسخی ندارد. اما خوب شما معلوم است که اهل دقت، و فردی نکته‌سنج هستید، من از تحقیقات شما استفاده می‌کنم. گفتم: آقای نبیل‌زاده! مگر من اول روز به شما نگفتم که منظورم دست انداختن نیست، من خودم بهای و بهایی‌زاده و دارای لوح صادره از خود شوقی هستم. بنابراین با خودمان می‌خواهیم جوابی برای اشکالات مسلمانان پیدا کنیم. گفت: خوب بفرمائید. گفتم: جناب نبیل‌زاده! آیا ما قبول نداریم که کتاب اقدس از طرف خداوند بر بهاء‌الله نازل شده است؟ گفت: چرا. گفتم: حال در این حکم دقت کنید آیا این حکم می‌تواند از طرف خدا باشد، و سپس چنین خواندم: برای قسمت اول این دستورالعمل که ازدواج با خواهر و خاله و عمه باشد، جواب جز حلال بودن نیافتم. قسمت دوم حکم

که می‌گوید: «من خجالت می‌کشم که حکم پسر بچه‌ها را بگویم» معنای چیست؟ با فرض اینکه این حکم را خداوند فرموده باشد، چند سؤال پیش می‌آید: خداوند در موقع صدور این حکم، گفته: من خجالت می‌کشم، حال باید دید که خداوند از جایز بودن خجالت می‌کشد یا از جایز [صفحه ۷۳] نبودنش. در صورتی که جایز نباشد، خجالتی ندارد. می‌گوید حرام است. هزاران حکم صادر فرموده، به همین یک حکم که رسیده، خدا خجالتش گرفته، گفته خجالت می‌کشم، این سخن از ذات مقدس خدا به دور است. و اگر بگوییم از جایز بودنش خدا خجالت کشیده است، این امر محال است. زیرا خداوند در تمام کتب انبیاء قبل، این عمل خلاف انسانی را حرام نموده، چنان که در قرآن مجید، علت خراب شدن شهر لوط و از بین رفتن قوم لوط را همین عمل خلاف انسانی می‌داند. در زمان بهاء‌الله چه مصلحتی ایجاب کرد که این عمل جایز باشد؟ آری ممکن است بگوئیم این حکم خداوند نیست و این دستور از مغز بهاء‌الله صادر شده، اما چرا ایشان از بیانش خجالت کشیده‌اند. این مطلبی است که علتش را در تاریخ زندگی بهاء‌الله باید جستجو کرد. من دیگر ساکت شدم، زیرا از گفتن چنین حرفهائی پیش نیل‌زاده داشتم آدم مغرضی جلوه می‌کردم. آقای نیل‌زاده با خنده‌ای که حکایت از یک خشم درونی می‌کرد، گفت: آقای رحمانی! خواهش می‌کنم جسارت به حضرت بهاء‌الله نفرمایید، این حکم را ایشان فرموده‌اند و ما باید همین‌طور بپذیریم. اگر ایرادی بود به بیت‌العدل بنویسیم تا جواب دهند. مگر نمی‌دانی که جناب عباس عبدالبهاء در کتاب مکاتیبشان فرموده‌اند: «امروز تکلیف یاران الهی در بساط رحمانی این است که آنچه دیده و شنیده و فهمیده‌اند از عقیده بنهند، و آنچه صریح و ضوح بیان این عبد است بپذیرند و هیچ‌چون و چرا نداشته باشند... (هنوز داشت حرف می‌زد که جلو حرفش پریدم گفتم: یعنی ما عقل نداریم، یعنی فرمان‌های [صفحه ۷۴] خلاف عقل را نادیده بگیریم، همانطور که بهاء‌الله ما را اسم‌گذاری کرده‌اند «اغنام‌الله» باشیم، و به هر طرف راندند برویم، در این صورت ما بهائیان نباید بگوئیم تحری حقیقت (جستجوی حق) که یکی از اصول بهائیت است، و به این طریق که شما می‌فرمائید تقلید کورکورانه است. خواننده عزیز! ملاحظه فرمودید که جناب نیل‌زاده چگونه مغلطه‌وار جواب فرمودند و چگونه خود را از صحنه بحث کنار کشیدند. البته، باید انصاف داد که این اشکالات پاسخی ندارد. شاید هم از خود بهاء‌الله یاد گرفته است که وقتی از بهاء‌الله پرسیدند که چرا سید علی محمد باب دوران داود پیغمبر را قبل از حضرت موسی می‌داند، در حالی که همه می‌دانند داود بعد از حضرت موسی بود، در جواب فرمودند: خجالت بکشید اعتراض ننمائید. [۹۸]. دیگر هنگام غروب فرارسید، آقای نیل‌زاده به من گفت آقای رحمانی، آهسته آهسته به سمت ده راه بیفتیم تا زودتر برسیم که مجلس تشکیل می‌شود و مردم معطل می‌شوند. با خود گفتم عجب احمقی است! تمام اشکالات مرا بدون جواب گذاشته، می‌خواهد برود یک مشت زن و مرد عوام و بیسواد را به بهائیت تبلیغ کند. ولی به ظاهر از خشم محفل ترسیدم که نکند نیل‌زاده برایم پاپوشی درست نماید و ما را از چشم محفل بیندازد. در آن زمان که من به آغوش گرم اسلام و مسلمین برنگشته بودم، خودم را بدون افراد بهائی غریب تصور می‌کردم و وحشت داشتم که مبادا به غربت گرفتار شوم. [صفحه ۷۵] حق هم داشتم، ما را ترسانده بودند که طردتان می‌کنیم (از بهائیت بیرونتان می‌کنیم) ما فکر می‌کردیم که ما را یقیناً از زمین خداوند خارج خواهند کرد. به هر حال عصر باصفایی بود، از کنار صخره‌های قسمت بالای ده، گوسفندان در حرکت بودند. صدای زنگوله گوسفندان و جست و خیزشان بر فراز قله سنگ‌ها منظره بسیار جالبی داشت. ولی من تمام حواسم به این بود که شاید آقای نیل‌زاده از گفته‌های من ناراحت شده بود. پس از پیمودن راه به منزل رسیدیم. در کنار سماور نشستیم و پس از چای خوردن به تدریج افراد ده ما «الله ابهی» گویان، یکی بعد از دیگری وارد شدند. آقای نیل‌زاده بر متکای قهوه‌ای رنگی تکیه داده و منتظر بود که همه افراد برسند، آنگاه سخنرانی خود را آغاز نماید. تقریباً همه افراد رسیده بودند که یکی از حضار مؤدبانه با صدای لرزان حاکی از ترس بود گفت آقای نیل‌زاده از وضع بهائیت در دنیا صحبت کنید. آقای نیل‌زاده که دنبال چنین سؤال و فرصتی می‌گشت، بلافاصله شروع کرد و خطاب به شخص سؤال کننده گفت: آقای محترم! باید شما افتخار کنید که چنین دینی دارید که شرق و غرب عالم را فرا گرفته، ایالت متحده آمریکا عن قریب همه بهایی خواهند شد.

شوروی تصمیم دارد دست از کمونیستی بردارد و قوانین و مقررات بهائیت را بپذیرد. و امروز کتابی در دنیا به خوبی کتاب اقدس یافت نمی‌شود!! (خواننده محترم! فراموش نشود که اشکالات من همه از کتاب اقدس بود). آقای نبیلزاده سخن می‌داد، حضار از خوشحالی در پوست [صفحه ۷۶] نمی‌گنجیدند. در حقیقت چاخان‌های مبلغ باورشان شده بود. ولی من در قلبم می‌گفتم اگر راست می‌گویی، جواب اشکالات مرا بده که این حرف‌های پوچ یک شاهی ارزش ندارد. همین‌طور که سخن می‌گفت دست‌ها را به میز می‌کوبید. یکی از شنوندگان از مبلغ خواست که به او اجازه سؤال بدهد، نبیلزاده ساکت شد و آن مرد برخاست و گفت: «آقای نبیلزاده آیا ما بهائیان کتاب‌های سید علی محمد نقطه اولی را قبول نداریم؟». نبیلزاده بدون اینکه بداند مقصود سؤال کننده چیست، گفت: آری، چرا قبول نداشته باشیم، حضرت بهاءالله قبول دارند و در کتاب اقتدارات می‌فرماید: «مخصوصاً بیان فارسی در این ظهور امضاء شده است...» هنوز حرف می‌زد، یارو داخل حرفش دوید و گفت: پس اینکه مسلمان‌ها بر ما اشکال می‌کنند که سید باب در کتاب بیان فارسی فرموده‌اند: باید تمام کتابها نابود کرد و از بین برد، جوابش چیست؟ آقای نبیلزاده با لحنی که خالی از تمسخر نبود گفت: در ظهور حضرت نقطه اولی و بهاء نیازی به کتب دیگر نیست... هنوز داشت حرف می‌زد که سؤال کننده گفت: آقای مبلغ ایشان فرموده‌اند: تمام کتب را باید محو کرد، امروز اگر کتاب‌های کتابخانه‌های دنیا را از بین ببریم پس تکلیف دانشگاه‌ها چه می‌شود؟ آیا دیگر می‌توانیم دکتر، مهندس، معمار، استاد، معلم، دبیر و... داشته باشیم؟ مگر در کتابهای نقطه اولی و بهاءالله چیزی در مورد این علوم هست که استفاده کنیم؟ فرضاً اگر روزی بهائیت [صفحه ۷۷] موفق شود به این حکم کتاب‌سوزی عمل کند، آیا بشر به قرن حجر بر نمی‌گردد؟ ... و همچنان این ضررها را توضیح می‌داد. در حالی که نبیلزاده تمام حواسش متوجه او بود و از نگاه‌های غضبناک آقای نبیلزاده محکومیت و بلا-تکلیفی می‌بارید، و در زوایای فکرش دنبال فلسفه‌تراشی و مغلطه‌بازی می‌گردید که چگونه از عهده برآید و چگونه به اصطلاح معروف ماست‌مالی کند، ولی شانس آورد قبل از اینکه به جوابهای بی‌سر و ته خود بپردازد و جهالت خود را به همگان ثابت نماید، مردم عوام از گوشه و کنار محفل فریاد برداشتند: «خفه شو، خفه شو، خفه شو، بنشین به پیغمبران خدا اشکال می‌گیری، مگر تو ایمان نداری، که اینها پیغمبرند و از طرف خدا آمده‌اند و...» آقای نبیلزاده قال و قیل عوام را برای خود دلیل محکم تشخیص داد و فریاد کشید که گفته‌ی انبیاء سراسر حکمت است، به آسانی نمی‌شود فهمید، تأمل و دقت لازم دارد، اشکال نمودن بر نصوص مقدس از بی‌ایمانی است. شما فرد مومنی هستید، این حرف‌ها چیست که می‌گویید. اگر می‌دانستم اینگونه حرف‌های مفت می‌زنید ابتدا به این ده نمی‌آمدم و... من که ناظر تضييع حق شخص سؤال کننده بودم و می‌خواستم از طرف او دفاع کنم، اما از سویی وحشت داشتم که به سرنوشت او گرفتار شوم، با لحن صلح دهنده بلند شدم و گفتم: آقای نبیلزاده! ایشان قصد اعتراض بر نصوص مقدسه نداشتند، می‌خواستند جواب این مطلب را بدانند که در مقابل اشکال مسلمان‌ها در مانده نشوند، هدف اشکال و انتقاد نبود. ناراحت نباشید. از این [صفحه ۷۸] قبیل سؤالها برای من هم هست، مثلاً حضرت نقطه اولی در باب هفتم از واحد هفتم بیان فارسی صفحه ۲۴۶ مطلبی را می‌گویند که برای من واقعا مشکلی شده است و معنای آن را نمی‌فهمم، اگر جواب می‌فرمایید بگویم، به شرط اینکه حاضرین هیچ کدام در جواب دخالت نکنند. نبیلزاده فرمود: برسید. گفتم: ابتدا سؤال دیگری می‌کنم که مربوط به همان مطلب است، جواب مرحمت کنید، آنگاه مطلب کتاب بیان را می‌خوانم، بفرمائید: «من یظهر الله» یعنی چه و مقصود چه کسی است؟ آقای نبیلزاده مودبانه فرمودند: معنایش این است «کسی که او را خدا ظاهر می‌گرداند» و مقصود حضرت بهاءالله است. گفتم: خیلی متشکرم حال عبارت کتاب بیان را می‌خوانم: اگر کسی به حضور من یظهرالله (همان بهاءالله) برسد باید که از او درخواست فضل نماید. اگر بخواهد تا من یظهرالله دست بر آن شخص بگذارد، باید آن شخص خودش را مشرف نماید. و نحوه مشرف شدن این است که مقعدش را به خاک کفش و نعلین من یظهرالله بساید... هنوز حرفم تمام نشده بود که صدای شلیک خنده حضار بلند شد. مسخره آن وقتی شد که گفتم: آقای نبیلزاده شما خودتان اگر بهاء را درک می‌کردید باید چه کار می‌کردید؟ باید شلوارت... و باید... را به خاک

نعلین بهاء‌الله می‌گذاشتی؟ خنده عجیبی همراه با خشم درهم آمیخت. اعتراض از هر سو در [صفحه ۷۹] گرفت. ولی آقای نبیل‌زاده شهامت کرده، گفت: تقاضا دارم آقایان ساکت باشند و آرامش را رعایت فرمایند. غوغا که فرونشست دوباره شروع کردم: ما شنیده بودیم که به خاطر احترام پادشاهان و بزرگان، پیشانی ادب بر زمین می‌گذاشتند، اما نشنیده بودیم که مقعدشان را بر خاک بمالند. مجلس دوباره متشنج شد و درهم ریخت، در این لحظه بود که آقای نبیل‌زاده میز سخنرانی را ترک کرد و افراد هم تقریباً ناراحت شدند و آخرین حرف‌های آقای نبیل‌زاده این بود که: آقای رحمانی مطلب دیگری در کتب بیان نبود که شما فقط این مطلب را مطرح کردید. شب، ساعت ده و نیم شده بود و آقای نبیل‌زاده اجازه مرخصی داد و همگان رفتند. موقعی که تنها ماندیم گفت: آقای رحمانی! سر و گوش افراد را باز نکنید و به زندگی افراد مثل ما لطمه نزنید، بگذارید چند صبحی زندگی کنیم و... از این گفتار فهمیدم که این آقا هم حقیقت مطلب را درک کرده، ولی مصلحت اجازه نمی‌دهد که از بهائیت دست بردارد. و چون آقای نبیل‌زاده را اهل حال یافتم، گفتم: آقای نبیل‌زاده! یکی از افراد معتقد به بهائیت، داستانی برایم نقل کرده است، اگر اجازه می‌دهید برایتان نقل نمایم، آقای نبیل‌زاده خیال کردند داستان راجع به فضیلت بهاء‌الله می‌خواهم نقل کنم، فوراً گفتند: «بسیار خوب! بفرمائید، استفاده می‌کنم» و من هم چنین شروع [صفحه ۸۰] کردم: آقای ضیاء‌المعرفه نقطه ژرور محولاتی روزی نقل می‌کرد که: آقای محمد جعفر نقدی که از مومنین به بهائیت است و شیفته ملاقات عباس عبدالبهاء بوده، برایم نقل کرد که مدت‌ها بود آرزوهای ملاقات عبدالبهاء (عباس افندی) را در سر می‌پروراند، و چه شب‌ها که به خاطر ملاقات حضرتش نمی‌خوابیدم، و گاهی در خانه خلوت کرده و به آرزوی دیدارش اشک می‌ریختم و نذر و نیازها می‌کردم و با خود می‌گفتم اگر سرم به قدم حضرت عبدالبهاء می‌رسید سر به آسمان می‌سائیدم. شب و روز در این افکار و به آرزوی ملاقات عبدالبهاء وقت می‌گذرانیدم تا سرانجام توانستم با فروختن گاو و گوسفندهایم پولی برای رفتن به حیفا تهیه کنم. البته تنها خرج مسافرت و کرایه ماشین نبود، بلکه مهم تهیه مقدار زیادی سوغات و تعارف، و هدیه و به اصطلاح کادوهایی بود که می‌بایست فراهم آورم. بدیهی است که بعد از مدتی می‌خواستم به پابوسی امام اول بروم؛ دست خالی نمی‌شد راه افتاد. به اصطلاح از جایی به جایی می‌رفتم و به ارض اقدس حیفا مسافرت می‌کردم. آنچه که برای سفر و پابوسی فراهم کردم به قرار ذیل بود: ۱- سه من زعفران ۲- طاقه پارچه عبای نائینی اعلیٰ ۳- انگشتری عقیق که بر روی نگین آنها این جمله حکاکی شده بود (قل الله حق و ان مادون الله و کل اله عابدون) قیمت هر انگشتر ۷۰ تومان پول نقره بود. ۴- ۵ من مغز پسته رفسنجان ۵- ۳ توپ مخمل کاشان [صفحه ۸۱] ۶- ۶۰ شیشه عطر قمصر کاشان. شاید هیچ کس هدایایی (این چنین) تا آن تاریخ فراهم نیاورده بود. خدا گواه است زندگانیم را فروختم و راه افتادم. با خود فکر می‌کردم هنگامی که چشمم به جمال عباس عبدالبهاء روشن شود بلافاصله مرا در خانه مخصوص جای خواهد داد و می‌توانم صبح و شب در خدمت عباس عبدالبهاء حضور یافته و از احکام بهائیت استفاده نمایم. در طول راه این خیالات واهی و باغ‌های زرد و سرخ خیالی راه پیمودم تا اینکه به حیفا رسیدم، ابتدا در مسافرخانه‌ای اطاقی گرفتم. با خود گفتم عجالنا اطاقی می‌گیرم، ولی بعد از تقدیم تعارف مرا با سلام و صلوات به منزل شخصی عبدالبهاء خواهند برد تا هر وقت خواسته باشم در حیفا بمانم... و با خود می‌اندیشیدم که تمام حیفا بهایی هستند و از هر کسی آدرس امام اول را بپرسم، با افتخار مرا راهنمایی خواهد کرد. بنابراین فردای آن روز از مسافرخانه خارج شدم، کنار خیابان ایستاده و ماشین کرایه سوار شدم، راننده پرسید کجا می‌روی؟ گفتم: به بیت اشرف، محضر امام اول، حضرت عبدالبهاء غصن اعظم، و بالاخره آنچه القاب که مبلغین در محولات به من آموخته بودند تحویل راننده دادم؛ با خود می‌گفتم راننده افتخار هم خواهد کرد که مرا برساند. ولی برخلاف انتظار، راننده گفت من این آقا را نمی‌شناسم، تعجب کردم، یعنی چه؟ چطور می‌شود آوازه بهائیت شرق و غرب را گرفته باشد و این آقا، خانه عباس عبدالبهاء را نداند، گفتم: آقای راننده شما اهل حیفا نیستید؟ گفت چرا. گفتم: پس چگونه آدرس عبدالبهاء را نمی‌دانید؟ راننده ناراحت شد و گفت: آقا پر [صفحه ۸۲] حرفی نکن، برو پایین من کار دارم، مگر من آدرس هر بی‌سر و پایی را می‌دانم؟! با ناراحتی از ماشین پیاده شدم، بارها

را به گاری دستی گذاشتم، از خیابانی به خیابانی و از کوچه‌ای به کوچه‌ای، جویان و پرسیان می‌رفتم تا بالاخره به یک بهائی برخورد کردم، گفت: من می‌دانم کجاست؛ مرا راهنمایی کرد تا به در منزل رسیدیم. سر و وضع منزل درهم ریخته بود. هرگز باورم نمی‌کردم خانه عبدالبهاء باشد. ولی چون از خستگی می‌خواستم به زمین بیفتم به ناچار در زدم، بعد از چند دقیقه یک فرد نخراشیده جلو در سبز شد، با صدایی خشن و لحنی تند گفت: به کی کار داری؟ گفتم: می‌خواهم دست عبدالبهاء را ببوسم و به حضورشان شرفیاب شوم، دیدم ناراحت شد. می‌خواست چیزی بگوید، عجله کردم گفتم: مقداری هدیه هم خدمت ایشان آورده‌ام، کمی از خشم پائین آمد دستش را دراز کرد و گفت: لطفا مرحمت کنید و تعارفات را از دستم گرفت، دیگر بدون اینکه به من توجهی کرده باشد در را بست و گفت بفرمائید: قبول است. من جلو در منزل یخ زدم، متحیر ماندم یعنی چه، مگر نوکر پدر این آقا بودم، اصلا چرا این آقا نرسید من کی هستم؟ چرا تعارف به خانه نکرد؟ چرا نگفت از کجا آمده‌ای؟ و... و... و صد تا چراغ دیگر از خودم می‌پرسیدم، ولی سرانجام جواب همه این حرف‌ها این بود که برو احمقتم نموده‌اند، مسخره‌ات کرده‌اند، خلاصه خرت گرفته‌اند. مگر نشنیده‌ایم که بهاء‌الله ما را گوسفندان خدا لقب داده است!! بعد از نیم ساعت چه کنم، چه کنم، برگشتم. با خود گفتم مگر عباس از حال من اطلاع ندارد؟ مگر او امام نیست؟ باز به خود جواب [صفحه ۸۳] می‌دادم، که از کجا معلوم که امام باشد؟ خشم و بغضی راه گلویم را گرفته بود. مثل آدم‌های دیوانه داخل خیابان با خودم حرف می‌زدم. مردم همه به من متوجه شده بودند و به قیافه‌ام می‌خندیدند!!! به مسافرخانه برگشتم. آن شب را با رنج فراوان پشت سر گذاشتم. فردا تصمیم گرفتم که اگر یک ماه هم در حیفا بمانم باید عباس افندی را ببینم و از این مرد شکایت کنم. از آن پس هر روز از صبح تا شام دور و بر خانه عباس پرسه می‌زدم. هر که خارج می‌شد می‌پرسیدم حضرت عبدالبهاء تشریف دارند؟ می‌گفتند: خیر! گاهی به خود بد و بیراه می‌گفتم. گاهی خود را ملاقات می‌کردم و می‌گفتم: ای کاش! تعارفات را رد نمی‌کرد و با شرط ملاقات تقدیم می‌داشتم. خلاصه کلاف سر در گم شده بودم. حق هم داشتم، آخر انتظار چنین کاری را نداشتم. یک هفته تمام در پریشانی حواس گذراندم. همین‌جا بود که گفته بهاء‌الله به یاد آمد که می‌گوید: «تالله قد ضلت راس الخیط فی امری صرت متحیرا» روز جمعه فرارسید، هنگام نماز ظهر دیدم برو و بیائی به راه افتاد، کس و کار عباس عبدالبهاء این ور و آن ور می‌دوند؛ از یکی آهسته پرسیدم چه خبره؟ گفت حضرت می‌خواهند نماز تشریف ببرند. خوشحال شده با خود گفتم همین‌جا می‌ایستم، هرگاه حضرت خارج شدند دستش را می‌بوسم و با او به راه می‌افتم. در ضمن راه هدایا را گوشزد می‌کنم. بعد هم در جماعت بزرگی که از اهل بهاء تشکیل می‌شود در صف اول شرکت می‌کنم. دیگر ولش نخواهم کرد. ولی به زودی به خود آمدم که در بهائیت نماز جماعت خواندن وجود ندارد، چنان که سید علی محمد باب می‌گوید: «فی الحرمه صلوه الجماعه الا صلوه المیت فانکم تجتمعون و لکن فرادی [صفحه ۸۴] تقصدون». ترجمه: نماز جماعت حرام است، مگر نماز میت، پس همانا شما گرد هم آیدید و لکن قصد فرادا کنید. در هر صورت در همین افکار تقریبا مالخولیایی بودم که در منزل باز شد، عده‌ای دور شخصی که لباس سفید پوشیده و نعلین عربی تمیز و پاکیزه‌ای به پا کرده و عمامه کوچک ساده و ریشی سیاه و انبوه برای خود ساخته بود محاصره نموده‌اند، یقین کردم عباس عبدالبهاء خودش است، جلو آمدم «الله ابهی» گفتم، دور و بری‌ها یک نگاه تند و غضبناکی نمودند و بر سرم فریاد کشیدند که چرا سلام نکردی؟ خجالت بکش، برو گم شو!! گویی صد خروار آب سرد بر سرم ریختند!! یعنی چه؟! به ما آموختند که شما به جای سلام که در اسلام مرسوم است «الله ابهی» بگوئید، حالا چطور شده که به من پرخاش کردند که چرا سلام ندادم! همه این مطالب در آن حال برای من باور نکردنی بود، ولی بعدا به سر همه مطلب پی بردم. در افکار خود دست و پا می‌زدم که جمعیت از من دور شدند. من هم با عجله پشت سرشان راه افتادم. دوان دوان رفتم تا به مسجد جامعه مسلمانان رسیدیم. تعجبم بیشتر شد، یعنی چه! عباس عبدالبهاء در مسجد جامعه مسلمان‌ها چه می‌کند؟! شاید پیش نماز مسلمان‌هاست؟ باورم نمی‌آمد. در هر حال وارد مسجد شدم. عباس افندی رفت به صف اول، من هم به سرعت از صف جماعت گذشتم و خود را به هر زحمتی بود در کنار عباس عبدالبهاء جا زدم. دور و بری‌ها

خواستند مرا دور کنند، ولی نزدیک بود فریاد بکشم آبروشان را ببرم. آنقدر ناراحت بودم که اگر دست به سرم می‌زدند فریاد می‌زدم. آنها هم که [صفحه ۸۵] هوا را ابری دیدند چیزی نگفتند. پیش نماز مسلمان‌ها آمد، همه اقتداء کردند، عبدالبهاء هم مانند همگان اقتدا کرد، در بین دو نماز، من آهسته به عباس عبدالبهاء گفتم: قربان هدیه‌های بنده رسیده؟ عباس غضبناک برگشت و نگاه تندی کرد و انگشت بر دماغ بینی گذاشت و فرمان سکوت داد و آهسته گفت: در اینجا چیزی نگوئید، بیاید منزل. هنوز می‌خواستم بگویم آقا آمدم راهم ندادند که بلند شد و دوباره به نماز ایستاد. صبر کردم نمازش را تمام کرد، گفتم: آقا چیزی مرقوم بفرمائید، راهم نمی‌دهند. اعتنائی نکرد. باور کن چیزی نمانده بود که دشنام بدهم، بد و بیراه بگویم. یکی از دور و بری‌ها دستم را گرفت، گفت: آقا را ناراحت نکنید؛ حتما تشریف بیاورید من آنجا هستم، به شما اجازه خواهم داد. خلاصه ما را خاموش کردند. دیگر چیزی نگفتم. اما از تمام این صحنه‌ها رنج می‌بردم. بعد از نماز عباس بلند شد راه افتاد، من هم راه افتادم؛ در بین راه کمی عقب ایستادم و از چند نفر پرسیدم این آقا کیست که تشریف می‌برد؟ گفتند ما نمی‌شناسیم. اما آنقدر می‌دانیم مرد مسلمان خوبی است، هر روز نماز جماعت شرکت می‌کند. من تا در محولات بودم، فکر می‌کردم تمام حیفا بهائی هستند، اینجا بود که فهمیدم مردم حیفا، عباس عبدالبهاء را نمی‌شناسند، و عباس افندی هم سعی کرده است که مردم او را یک فرد مسلمان بشناسند. علت شرکت در نماز جماعت هم همین بوده است. و اصلاً بهائیان در اختفاء به سر می‌برند. و تمام با حقه‌بازی و دوز و کلک خودشان را نگه داشته‌اند. مبلغان به ما می‌گفتند شخصیت عبدالبهاء شرق و غرب را گرفته، برعکس تمام تبلیغ‌ها تبلیغ‌های پوچی بود که من [صفحه ۸۶] دیدم. به هر حال رفتم تا درب منزل عباس، برگشت نگاهی به من کرد و گفت حال برگردید، شب تشریف بیاورید. باز هم مأیوس برگشتم. شب، هنگام غروب آفتاب با هزار یأس و ناامیدی رفتم در زدم، در را باز کردند، وارد شدم، تشکیلاتی دیدم که نمی‌توان وصف کرد!! وضع فلاکت بار خودم را دیده بودم، حالا خود را در این کاخ مجلل می‌دیدم. هوش از سرم رفت!! آیا این خانه عباس است؟ با آن وضع زاهدانه‌ای که امروز دیدم! این همه تجملات را از کجا آورده است؟ آخر عباس با این وضع کی از حال فقرائی مثل من خبر دارد؟ ای کاش! ابد! راهم نمی‌دادند. در همین افکار مرا به اطاق پذیرایی وارد کردند، هنگام شام خوردن رسید، عباس با وضع بسیار مرتبی آمد و نشست، حال من و بهائیان منطقه محولات را پرسید؛ خوش آمدی گفت و با کمی عذرخواهی به بهانه اینکه گرفتارم، مهمان دارم، پا شد و رفت. یخم زد. عباس افندی با آن همه ظاهر مقدس مآبانه‌ای که داشت، بیش از این از من پذیرایی نکرد و رفت. با خود گفتم شاید مهمان‌های خیلی عزیز از جای دیگر آمده‌اند. آخر شخصیت عباس ایجاب می‌کند که از آمریکا، انگلستان به ملاقاتشان بیایند!! مرد کوچکی نیست! شخصیتی جهانی است! باز هم یک شخصیت موهومی پیش خودم برای عباس ساخته بودم و به حکم دوستی با عباس داشتم کارهایش را پیش خودم به طور معقولانه‌ای توجیه می‌کردم. تا یادم نرفته بگویم که از اطاق پهلویی صدای شلیک خنده بلند بود. شام را صرف کردم. کم کم ساعت ده و یازده شد، به من تعارف [صفحه ۸۷] خوابیدن کردند. آماده خوابیدن شدم، ولی هنوز هم از اطاق پهلوی صدای حرف زدن و خندیدن می‌آمد، رفتم که بخوابم به قصد مستراح رفتن از اطاق خارج شدم، از پنجره یواش نگاه کردم بینم آخر چه خبر است که این همه می‌خندند و قهقهه می‌زنند، مگر مهمان‌ها از کجا هستند، ولی افسوس به زودی چیزی دیدم که دیگر از بهائیت چشم پوشیدم و آن شب را تمام به خودم بد و بیراه گفتم. زحمت‌ها و رنج‌های سفر و تهیه آن همه هدایا را برای خودم کار بیهوده و عبث تشخیص دادم. حال خواهید گفت: چه چیزی دیدی؟ عباس را با بدن لخت و... و چند دختر و... و.. بعد (نقل کننده برایم) گفت جناب ضیاءالمعرفه (ناظر این صحنه‌ها) از آن تاریخ هر کسی راجع به بهائیت صحبت کرده، جز فحش چیز دیگری تحویل نگرفته است. خواننده عزیز! وقتی که این داستان را از قول ضیاءالمعرفه، از قول... برای نبیل‌زاده نقل کردم، نبیل‌زاده گفت: جناب رحمانی! خواهشی که من از شما دارم این است که این داستانم را برای دیگری نقل نکنید؛ آبروی بهائیت در خطر است. یعنی در حقیقت آبروی من و تو که بهایی هستیم در خطر است. همین طور که داشتیم صحبت می‌کردیم، یک بار متوجه شدم که داستان ضیاءالمعرفه، شب را بر ما

صبح کرده است؛ دیگر مهر سکوت بر لب زده خوابیدیم. وقتی که همه مسلمان‌ها برای نماز صبح از خواب برمی‌خیزند، نبیل‌زاده و من به خواب رفتیم. ساعت یازده از خواب بلند شدیم، چایی صرف کردیم. آقای نبیل‌زاده که با اشکالات روز قبل روبه‌رو شده بود، مثل دیگران هوا را ابری دیده بود، پیشنهاد کرد: آقای رحمانی! شما به دوستان بهایی اطلاع دهید [صفحه ۸۸] که با آنها خداحافظی کنم، می‌خواهم بروم. در جواب گفتم: آقای نبیل‌زاده! ما هنوز سئوال‌های زیادی داریم، اظهار محبت بفرمائید تشریف داشته باشید سئوال‌ها ما را پاسخ بدهید استفاده کنیم. آقای نبیل‌زاده گفت: تا من شما را ندیده بودم، مغرور بودم؛ اما حال دیگر من باید از شما سئوال‌ها خود را بپرسم. گفتم: اختیار دارید آقای نبیل‌زاده! شما مبلغ سیار هستید، هر چه نباشد جهان دیده‌اید، باید اظهار محبت بفرمائید که برای من از کتاب جناب نقطه اولی (جناب باب) مطلب نامفهومی باقی مانده است، مثلاً حضرت نقطه اولی در کتاب بیان فارسی صفحه ۲۹۸ می‌فرماید: «اگر کسی همسرش اولاد نیاورد، می‌تواند با اجازه شوهرش با دیگری همبستر شود، شاید بچه‌ای بیاورد»، آیا غیرت و مردانگی، اجازه چنین امری را می‌دهد؟! و در مورد دیگر، حضرت نقطه اولی در کتاب بیان عربی باب دهم از واحد هشتم می‌گویند: «اگر در خواب شیطانی شدید اشکالی ندارد، و همچنین اگر جلق بزیند» در صورتی که امروز اطباء به زیان چنین عملی متفق هستند. و نیز حضرت باب در کتاب بیان فارسی صفحه ۳۰ معتقد است که قیامت هر پیغمبری ظهور پیغمبر بعد از آن پیغمبر می‌باشد، یعنی ظهور حضرت عیسی قیامت حضرت موسی، و ظهور حضرت محمد قیامت حضرت عیسی و همچنین و... بنابراین قیامت و روز بازپسین وجود ندارد، پس معاد که یکی از اصول دین اسلام است چیست؟ و در صورتی که روز رستاخیز وجود نداشته باشد، تکلیف مردمان جنایتکار چیست؟ پس دیگر عدالت خدا چه معنی دارد؟ اشکال دیگر، و یا اگر خواهی بگویم سئوال دیگر من، موضوع نوزده ماه است؛ تمام دنیا می‌دانند و [صفحه ۸۹] قبول دارند که دور سال قمری ۱۲ ماه است، اما ایشان نوزده ماه قرار داده‌اند. و... هنوز داشتم حرف می‌زدم که آقای نبیل‌زاده جلوی حرفم را گرفت، گفت: آقای مسیح‌الله! اگر شما بپذیرید این حرف‌ها را پیغمبری گفته است، دیگر نباید اشکال بکنید. گفتم: اصلاً به چه دلیل این آقایان پیغمبر بوده‌اند؟ آیا بهاء معجزه‌ای، بینه‌ای، دلیل و برهانی بر نبوتش دارد؟ آقای نبیل‌زاده همانطور که داشت با افراد ده ما خداحافظی می‌کرد و دیگر خودش را از شر اشکالات من خلاصی می‌بخشید، گفت: آقای رحمانی! ایشان «بهاء» چقدر رنج کشیدند، چقدر زحمت دیدند، و در راه ابلاغ رسالت خود چه اندازه خون جگر خوردند، آیا دلیلی محکم‌تر از این دلیل که گفتم هست؟ چون دیگر آقای نبیل‌زاده داشت می‌رفت، نخواستیم این جواب بی‌ریخت و قواره‌اش را مورد اشکال قرار دهیم، ولی در دل گفتم واقعا چه معجزه‌ای نقل کرد! نظیر معجزه‌ای که در کتاب راه راست جلد اول از قول حاجی خلیل نقل کردم که حرکت مو را بر سر و صورت بهاء معجزه‌ای قرار داد. برای آخرین لحظه آقای نبیل‌زاده خاطره‌ی چهار روز قبل را که سر و روی خرد و بزرگ بچه‌های ده ما را در بوسه غرق کرده بود تکرار کرد و راه افتاد. و ما توانستیم از زحمت میهمان‌داری جناب آقای مبلغ خلاص شویم. دیگر آقای نبیل‌زاده رفت اما چشمان عوام ده ما تا چند کیلومتر آقای نبیل‌زاده را بدرقه می‌کردند و سرانجام مأیوسانه به خانه‌های خود برگشتند. [۹۹].

پاورقی

[۱] بقره آیه ۴۲.

[۲] زمر آیه ۱۸.

[۳] ظهور الحق ص ۲۲۳.

[۴] الکوکب الدریه.

[۵] ترجمه کشف الغمه جلد ۳ ص ۳۲۳.

- [۶] ترجمه کشف الغمه جلد ۲.
- [۷] روزگار رهایی جلد ۲ ص ۶۱۹.
- [۸] روزگار رهائی، جلد ۲ ص ۶۴۰.
- [۹] اقتدارات ص ۲۱۳.]
- [۱۰] آل عمران آیه ۱۴۴.
- [۱۱] فتح آیه ی ۲۹.
- [۱۲] احزاب آیه ی ۴۰.
- [۱۳] آل عمران آیه ۱۰۲.
- [۱۴] انعام.
- [۱۵] جن ۱۴ و ۱۵.
- [۱۶] روم آیه ۳۰.
- [۱۷] احزاب ۴۰.
- [۱۸] انجیل برنا بافصل ۱۶۳ آیه یکم الی یازدهم.
- [۱۹] محاکمه و بررسی باب و بهاء ۱ ص ۷۸۲.
- [۲۰] محاکمه و بررسی باب و بهاء جلد ۱ ص ۷۷.
- [۲۱] محاکمه و بررسی باب و بهاء جلد ۱ ص ۸۴.
- [۲۲] بقره آیه ۱۸۶.
- [۲۳] بقره آیه ۲۵۵.
- [۲۴] بقره آیه ۲۵۸.
- [۲۵] حدید آیه ۲.
- [۲۶] سوره اخلاص.
- [۲۷] سوره فرقان آیه ۵۰.
- [۲۸] پیام قرآن جلد ۷ صفحه ۲۶۴.
- [۲۹] اعراف آیه ۱۰۶.
- [۳۰] کشف الغمه جلد ۱ صفحه ۳۸ و حق الیقین صفحه ۳۹.
- [۳۱] کهف آیه ۴۹.
- [۳۲] انبیاء آیه ۱۲۵.
- [۳۳] حج آیه ۲.
- [۳۴] مؤمنون آیه ۱۰۱.
- [۳۵] یس آیه ۵۱.
- [۳۶] پیام قرآن جلد ۵ ص ۲.
- [۳۷] پیام قرآن جلد ۵ ص ۳۸۳.
- [۳۸] اشراقات ص ۲.

- [۳۹] بابی گری و بهائی گری ص ۱۹۱.
- [۴۰] قرآن کریم سوره اسراء آیه ۲.
- [۴۱] سوره نور آیه ۲.
- [۴۲] میزان الحکمه جلد ۵ ص ۲.
- [۴۳] میزان الحکمه جلد ۵ ص ۲۲۱۳.
- [۴۴] کیفردار علامه میلانی جلد ۲ ص ۲.
- [۴۵] علل الشرایع جلد ۲ ص ۵۳۵.
- [۴۶] علل الشرایع ۲ ص ۲.
- [۴۷] ایدز تالیف دکتر احمد محمودآبادی ص ۱۶.
- [۴۸] ایدز تالیف دکتر احمد محمودآبادی ص ۲.
- [۴۹] مشکلات جنسی جوانان ص ۱۴۰.
- [۵۰] بابی گری و بهایی گری صفحه ۲.
- [۵۱] بابی گری و بهایی گری صفحه ۱۹۷.
- [۵۲] سوره بقره آیه ۲۷۵.
- [۵۳] روم آیه ۳۹.
- [۵۴] نساء آیه ۱۶۰.
- [۵۵] لثالی الاخبار صفحه ۲.
- [۵۶] محاکمه و بررسی باب و بهاء جلد ۳ ص ۲۱۰.
- [۵۷] محاکمه و بررسی باب و بهاء جلد ۳ ص ۲۱۰.
- [۵۸] سوره نور آیه ۵۹.
- [۵۹] نور آیه ۵۵.
- [۶۰] صحیفه عدلیه ص ۵.
- [۶۱] بهشت اخلاق جلد ۲ به نقل از صحیح مسلم.
- [۶۲] مسئله حجاب ص ۱۹ از آیت ا.. مطهری.
- [۶۳] کنز العمال، ص ۴۰۶۶۱.
- [۶۴] بحار الانوار جلد ۷۹ ص ۲۵۰.
- [۶۵] بحار الانوار جلد ۷۹ ص ۲۴۷.
- [۶۶] مستدرک الوسائل باب ۷۸.
- [۶۷] تأثیر موسیقی بر اعصاب و روان ص ۱۶۹.
- [۶۸] تأثیر موسیقی بر اعصاب و روان ص ۱۶۹.
- [۶۹] تأثیر موسیقی و روان ص ۲.
- [۷۰] تأثیر موسیقی بر اعصاب و روان ص ۱۶۸.
- [۷۱] بیان د باب ۱۸ واحد ۴.

- [۷۲] سوره حج آیه ۲۷.
- [۷۳] آل عمران آیه ۹۷.
- [۷۴] حج آیه ۲۷.
- [۷۵] میزان الحکمه جلد ۳ ص ۱۰۰۱.
- [۷۶] میزان الحکمه جلد ۲ ص ۱۰۰۵.
- [۷۷] بیان باب ۱۰، واحد ۴ ص ۱۳.
- [۷۸] توبه آیه ۴۱۸.
- [۷۹] المجادله آیه ۱۱.
- [۸۰] میزان الحکمه جلد ۸ ص ۳۹۴۳.
- [۸۱] میزان الحکمه جلد ۸ ص ۳۹۵۹.
- [۸۲] میزان الحکمه جلد ۸ ص ۲.
- [۸۳] میزان الحکمه جلد ۸ ص ۳۹۳۷.
- [۸۴] محاکمه و بررسی باب و بهاء جلد ۳ ص ۲۳۸.
- [۸۵] بقره آیه ۱۷۳.
- [۸۶] مائده آیه ۸۷.
- [۸۷] طب الصادق ص ۲۱.
- [۸۸] طب الصادق ص ۲۱.
- [۸۹] طب الصادق ص ۵.
- [۹۰] طب الصادق ص ۲۱.
- [۹۱] طب الصادق ص ۲.
- [۹۲] «طب الصادق ص ۲۲».
- [۹۳] ادیان و مذاهب جلد ۲ ص ۷۸ و کشف الغطاء عن حیل الاعداء از گلپایگانی مبلغ بهائی - اصل و عین توبه‌نامه در کتابخانه مجلس موجود است.
- [۹۴] انبیاء آیه ۶۹ - ۶۸.
- [۹۵] بهائیان به جای سلام که مردم دنیا در هنگام ملاقات به کار می‌برند می‌گویند الله ابهی.
- [۹۶] در صورتی که زن، شوهر و مرد زن نداشته باشند، صد ضربه شلاق و در صورتی که زن شوهر، و مرد زن داشته باشند هر دو سنگسار می‌شوند.
- [۹۷] بیت‌العدل محلی است که نه نفر بر تمام افراد بهائی ریاست دارند.
- [۹۸] اشراقات ص ۱۸.
- [۹۹] چرا از بهائیت برگشتم صفحه ۸۲.

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتهد فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتهد فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

